

۲۹۷۸۶

اعلامیه و برنامه

کمونیستهای انقلابی بلشویک شوروی

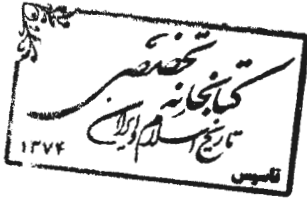
نشریه ۴

سازمان مارکسیستی توفان

"حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران"

38465

5-



تذکر

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

" اعلامیه و برنامه کمونیست های انقلابی بلشویک شوروی " که از اسناد مهم جنبش کمونیستی و کارگری جهانی است در اسفند ۱۳۴۶ از متن فرانسه ترجمه گردید. ولی طبع آن متأسفانه تا امروز میسر نشده. اینک سند مذکور در اختیار هموطنان عزیز گذاشته میشود و امید می رود که نقش شایسته ای در روشن ساختن يك سلسله از مسائل مهم بازی کند.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان

فروردین ۱۳۴۸

" حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران "

« اگر هر گامی که من در راه اعتدالی طبقه کارگر و تحکیم دولت مسویا لیستی
این طبقه برمیدارم در آن جهت نباشد که وضع طبقه کارگر را تحکیم کند و
بهبود به عدد در آن صورت زندگی خود را بهبود هموار دانست »

استالین - در سال ۱۹۳۸

پیشگفتار

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

هنگامیکه استالین بزرگ‌دربستر مرک بخواب ابدی فرو رفت در کشور اتحاد شوروی
مشتی عناصر بورژوا و بوروکرات و در رأس آنان خرشچف که با هزاران حیل و نیرنگ
دروغ‌گویی و فریب‌کاری توانسته بودند خود را در مقامات رهبری حزب نگاه دارند قدرت را
در حزب و در دولت در دست گرفتند. مدمات و لطامتی که فعالیت‌ضدانقلابی این گروه به
خلو اتحاد شوروی به خلق‌های جهان به نهضت انقلابی جهانی وارد آورده و می‌آورد
در تاریخ جنبش کمونیستی بی‌سابقه است.

این گروه در طول فعالیت‌زیانبخش خود با اصول مارکسیسم - لنینیسم پشت‌پازد و
رویزیونیسم و اپورتونیسم را بجای آن نشانید بسیاری از احزاب کمونیست را دستخوش
تجزیه و تلافی کرد و آنها را به آلت اجرای خط‌مشی ضدانقلابی خویش مبدل ساخت
سویالیسم را در انظار جهانیان خوار و بی‌اعتبار کرد علیه احزاب و عناصر مارکسیست
لنینیست بویژه حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی که پرچم مارکسیسم - لنینیسم
و انترناسیونالیسم پرلتری را علی‌رغم مشکلات فراوان همچنان مفتخر و سربلند نگاه
داشتند مبارزه پر دامنه‌ای بره انداخت بخش عمده جنبش کمونیستی جهانی را از خط
مشی صحیح بیرون کشید و هم اکنون با لجابت دیوانه‌واری میکوشد این جنبش را با نشعاب
بکشد تا توده‌های مردم را از راه مبارزه انقلابی منحرف سازد و همچنان در
زیر فشار وستم امپریالیسم و ارتجاع نگاه دارد دشمنان طبقاتی دشمنان خلسی را
معزز و گرامی داشت امپریالیسم را آرایش کرد دوستان اتحاد شوروی را باخسونسو
غرورراند مبارزه انقلابی خلق‌ها را تخطئه نمود. تمام این فعالیت‌زیانبخش به حفظ
و حراست امپریالیسم و ارتجاع و هجوم و تسلط بیشتر آنها کمک‌شایانی کرد. بی‌په‌وده
نیست که نمایندگان امپریالیسم و ارتجاع از این گروه و از سرسلسله آن خرشچف با

تمجید و تحسین یاد میکنند .

فعالیت زیان بخش این گروه خود اتحاد شوروی را نیز در امان نگذاشت و در تمام زمینه های اجتماعی اعم از اقتصادی و سیاسی و هنری و اخلاقی ... بآن زیانهای فراوان وارد آورد . چه بسا بر اثر رفتار و گفتار بی رویه این گروه کشور اتحاد شوروی در سیاست داخلی و خارجی خویش دچار شرمساری گردید .

اما خلق بهرمان شوروی طبقه کارگر شوروی با تاریخ پرافتخار و درخشان خود هیچ گاه برای این اعمال صحت نگذارد و بدنبال این گروه نرفت . خلقهای جهان بخوبی میدانند که " اگر در موردی اتحاد شوروی سزاوار شرمساری شده است زحمتکشان شوروی که با مبارزات پنجاه ساله خویش فداکاری انقلابی خود را نشان داده اند کناهاکار نیستند گناه از آن اپورتونیستهاست " .

اکنون در اتحاد شوروی در کشوری که رویز یونیسیم و اپورتونیسم معاصر بطور عمده از آن برخاست کمونیستهای انقلابی و بلشویکها بر علیه این دشمنان خلق بیامیخیزند . آنها طی این چند سال با تجربه خویش دریافته اند که اپورتونیسم دشمن خطرناک آنهاست و برای برانداختن آن متشکل میشوند . " در روسیه بلشویسم مانند سمندر از خاکستر خود زنده میشود " .

سندی که ترجمه آن از نظر خوانندگان میگذرد سند برنامه های کمونیست های انقلابی شوروی است . مبارزه بارویز یونیسیم این بار از درون کشور شوراهای از پشت جبهه رویز یونیسیم آغاز میگردد . مدائمی که امروز از درون کشور شوراهای علیه رویز یونیسیم برمیخیزد گرچه در آغاز تضعیف بنظر رسد ولی زانجا که عداوت حقیقت است بتدریج ظنن بیشتری خواهد افکند و سیاست ضد انقلابی و اپورتونیستی گروه خروشچف را با زهم ناتوان تر خواهد ساخت . مبارزه خلق شوروی و در پیشاپیش آن طبقه کارگر سرانجام این گروه را از صحنه پرافتخار کشور شوراهای و از صفوف پرافتخار حزب لنین خواهد راند و پرچم مارکسیسم لنینیسم وانتر . ناسیونالیسم پر لتری را که خروشچف و همکاران او بزمین افکنده و یا مال کرده اند از نو بر سر اسر کشور اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی باهتزاز در خواهد آورد .

۱ - سرکردگان رویزونیست حزب کمونیست شوروی

در زیر نقاب مارکسیسم

در تکامل جنبش کمونیستی لحظه قطعی فرا میرسد. هر حزب کمونیست باید با تعاض و تصمیم تاریخی مبادرت جوید، یا برای مارکسیسم انقلابی ادامه دهد یا برای اپورتونیکام گذارد. در چنین لحظه‌ای بجاست که کمونیستها یسراسر جهان بعد از رفقای شوروی خویش نیز گوش فرا دارند.

رهبری کنونی حزب کمونیست شوروی مدعی است که تصمیمات و اظهاریه هایش مبتنی نظریات آن حزب است. ولی هر کسی که با زندگی درونی حزب ما کم و بیش آشنائی دارد، هر کسی که با خلق ما و اعضای ساده حزب ما کم و بیش در تماس بوده است از این نکته بیخبر نیست که این تصمیمات و اظهاریهها نه فقط میبایست معتقدات و آرزوهای واقعی اکثریت شکننده مردم شوروی، اکثریت شکننده اعضاء حزب کمونیست شوروی نیست بلکه کاملاً مخالف آنهاست.

کمونیستها یچین و آلبانی در افشای اپورتونیکام معاصر، دلبستگی عمیق باصول و از خودگذشتگی انقلابی نشان دادند. در اسناد حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی بطور کلی نمایانده شده که چگونه رهبری حزب کمونیست شوروی پس از مرگ استالین برای تسلیم طلبی و خیانت بمنافع انقلاب سوسیالیستی گام گذاشته است. از اینجهت ما غالباً تزهای رفقای چینی و آلبانی را تکرار و تصریح خواهیم کرد. اما مادر این موارد علی‌الاصول بنام خود سخن خواهیم گفت تا همه بدانند که کمونیست شوروی نیز همینطور می اندیشد، میلیونها کمونیست شوروی همینطور می اندیشند. ما عقیده داریم که مهمترین وظیفه ما عبارت است از کشف عللی که میان رهبری حزب کمونیست شوروی از طرفی و توده کمونیستها ی شوروی، خلق شوروی از طرف دیگر آنتاگونیسم^(۱) بوجود آورده است. باید رهبران اپورتونیکام حزب کمونیست شوروی را از لحاظ موضع اجتماعی آنان در داخل اتحاد شوروی از لحاظ پشت‌پنجه آنان افشاء کرد. در آنجاست که رهبران مذکور در زیر هر نقابی که پنهان شوند جوهر پوسیده خویش را پنهان نتوانند کرد. در آنجاست که این رهبران به غلب قدرت پرداخته و به مخالفت یا خلق برخاسته اند. بعقیده ما این نکته محتاج اقامه دلیل نیست که گره تضادها در جنبش کمونیستی

کنونی بر گرد محور "کیش شخصیت" میچرخد و هر یک از احزابی که نظریات مختلفن با یکدیگر دارند مسئله "کیش شخصیت" را بمنزله سنگ محک وفاداری به مارکسیسم - لنینیسم اعلام میدارند. و این طبیعی است زیرا که پای نخستین تجربه دیکتاتوریه پرلتاریا در میان است. مسلماً جنبش کمونیستی بدون روشن ساختن این مسئله نمیتواند گامی به پیش بردارد.

لحظه ای بود (بلافاصله پس از کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی) که منتقدان "کیش شخصیت" بعلت آنکه افشاء گریهایشان جنبه احساساتی و ظاهراً درست داشت^ت توانستند بسیاری از کمونیستها را گمراه سازند. ولی حتی در آن لحظه نیز اپورتونیستها نتوانستند مبارزان پرلتری ثابت قدم و آبدیده را قانع گردانند. و آنگاه اینگونه رفتار و در درجه اول کمونیستهای چین و آلبانی - به محلت تولید و اتهام گرتبلیغات رهبری حزب کمونیست شوروی پی بردند. سالهای بعد معلوم شد که دسائس اپورتونیستها که بهیچ وجه نمیتوانستند برای مسائل اساسی جنبش کمونیستی راه حل مثبتی بیابند چه لطمه عظیمی بر این جنبش وارد ساخته است. حوادث ایام اخیر بخوبی نمایان گردانیده که سروصدای اپورتونیستها در باره "کیش شخصیت" دارای ماهیت عوام فریبانه ضد انقلابی و ضد مارکسیستی است.

واقعیت اینست که اپورتونیستها با انتقاد از "کیش شخصیت" استالین شروع کردند و به انتقاد از "کیش شخصیت" غروشچ ختم کردند. اگر شخصیت غول آسای استالین به افسانه اپورتونیستها ظاهر حقیقت می بخشد ماجرای غروشچ موجب بی اعتباری قطعی اپورتونیستها شد. زیرا که هیچکس فکر نمیکند که غروشچ شخصیتی داشت و از لیاقتی شخصی برخوردار بود.

اپورتونیستها خواهند گفت: این واقعیت است که استالین در مدتی متمادی رهبر مقتدر دولت شوروی و حزب کمونیست شوروی بود و همه بستايش او میپرداختند. ما به هیچ وجه در مدد نفی این واقعیت نیستیم. اما کسانیکه خود را مارکسیست میسمارند چگونه میتوانند ادعا کنند که اینها همه تصادفی و در تضاد با اراده حزب و خلق بوده است و حزب و خلق علی رغم استالین و بدون او به ساختمان سوسیالیسم^م پرداخته اند؟ چگونه میتوان تصور کرد که شخصی که بروی هیچ گروه اجتماعی تکیه

نداخته، نماینده هیچ طبقه‌ای نبوده، فقط در اثر نیروی فکر و صفات خویش توانسته
 استحزبی و دولتی را مدتی سال معمادی " زمام بزند و بدنبال خود بکشانند ؟"
 منتقدان " کیش شخصیت " که با مکان چنین حال عجیبی باور دارند و آنرا به هیچ وجه
 رد نمیکنند خودشان استالین را بدرجهٔ ما فوق بشر میرسانند، خودشان از مارکسیسم
 جدا میشوند و از لحاظ تئوریک به " کیش شخصیت " می پیوندند. تاریخ تا بنک آن
 مبارزه طبقاتی که خلق شوروی مدتی سال در راه سوسیالیسم انجام داد در زیر قلم
 اینان از هر گونه مفهوم سترگ اجتماعی عاری میشود، صورت " اسرار قلعه سنگباران "
 صورت نجواهای پراپهام، زشت و تنفرانگیز که در آنجا افراء پختسرافراء در
 می آید، بنفود میگردد. تابلوشی که اپورتونیستها ترسیم میکنند با ذهن خرده بورژوا
 سازگار است، با ذوق روشن فکر خرده بورژوا که در طی قرنهای " شخصیت " خویش
 در حرکت است و بالنتهجه براحتی میتواند همه چیز این جهان را به اراده شخصی
 منتصب گرداند، کاملاً سازگار است. اما مارکسیستها نمیتوانند با فسانهای " ارادهٔ
 شخصی " خرده بورژوا قانع شوند و مسلماً باید بتحلیل علل اجتماعی هر وضعیت بپردازند.
 باید تصریح کرد که ضرورت چنین تحلیل اجتماعی کاملاً مورد قبول اکثریت کومونیستهای
 شوروی است. در اینجا نیز تأثیر مکتب بزرگ آموزش مارکسیسم را که این کومونیستها
 گذرانده اند میتوان مشاهده کرد. بلافاصله پس از کنگره بیستم، توده اعضای ساده
 حزب در جلسات عمومی سازمانهای پایه‌ی حزب کومونیست شوروی بارها خواستار شدند
 که کمیته مرکزی به ارزیابی واقعا مارکسیستی فعالیت استالین بپردازد. مطالبه
 مذکور بقدری مصراانه بود که رهبری حزب کومونیست شوروی مجبور شد به تعقیب شدید
 عده‌ای از اعضا، حزب بپردازد و یک سلسله از سازمانهای حزب را که بویژه با توافق
 هم عمل میکردند منحل سازد. بعدها در سال ۱۹۵۷ کلیه کسانی را که از تصمیمات
 کنگره بیستم تجاوز کرده بودند در جلسات حزبی باظهار ندامت و داغتنند. اما افکار
 عمومی، حتی در سکوت خویش، در اثر یکپارچگی خود بقدری موجب هراس بوده که اپورتونیست
 نیستند به اقدامات حد اکثر متوسل شدند. آنان " هومانیم " خویش را در برابر
 " عشونت " استالین قرار داده همهٔ بازداشتگان سیاسی را بدون هیچ گونه رسیدگی،
 بدون هیچ جریان قضائی، اعاده حیثیت کردند و بآنها حق را می‌دادند.

تا از احکامات تجریحه دار آنها استفاده کنند.

ولی با همه فعالیت‌هایی که این " مبارزان ضد کیش شخصیت " بخرج دادند اپورتو - نیستها فهمیدند که همه مردم در این دام نمی افتند. لازم بود بهر قومی که باشد انتقاد از استالین را با دلایلی شبیه دلایل مارکسیستی تقویت کرد. کسی که مرتکب اینهمه گناه شده است نمیتواند از لحاظ شعوری مارکسیست - لنینیست باشد و الا ما با شکفتن ترین پدیده عالم روبرو هستیم . اپورتونیستها و چاکران دربرخوانده آنها که برای نکته آگاهی دارند اینک ده سال است که در آثار استالین میگردند تا شاید تئوریهای و یا لاف تزهایی خاص و یا تحلیلات خاصی را بیابند که مخالف مارکسیسم - لنینیسم باشد . میگردند و نمی یابند .

آنها شروع کردند به تمسخر فصل فلسفی تاریخ مختصر حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی نوشته استالین . و فقط با اینجا رسیدند که تعداد خصوصیات دیا لکتیک را که استالین بر شمرده بود از ۴ به ۱۴ رساندند که نه فقط بکار بستن آنها بلکه بخاطر سپردن آنها نیز دشوار است . آنها با انتقاد از اثر استالین بنام مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دست زدند و چون هیچ انتقاد نیا فتند بناچار سکوت اختیار کردند .

میتوان در پاسخ گفته که امروز یکی از مهمترین تزهایی استالین که وی کارهای خویش را بر آن مبتنی میساخت " رد شده است " یعنی تزی که بموجب آن مبارزه طبقاتی با نزدیک شدن کمونیسم تشدید میشود و روز بروز اشکال بفرنه تری میگیرد . اما آقایان رویزونیستها عجالتا شعوری را کنار بگذاریم . خود شما مبارزه ای را که بعد از مرگ استالین در اتحاد شوروی بر انگیزته شده است و شما چنین فعالانه در آن شرکت دارید چگونه توصیف می کنید؟ آیا این مبارزه طبقاتی نیست؟ آیا حدت این مبارزه بهترین دلیل بر محت گفتار استالین نیست؟ اپورتونیستها در جواب این سئوال راه دیگری نداند . یا باید با ما موافق شوند و یا اینکه در معرض ریشخند همه مارکسیستها قرار گیرند .

با این طریق منتقدان " کیش شخصیت " اگر بخواهند روش کم و بیش جدی در این مسئله داشته باشند و دیگران را بصحت نظریات خویش معتقد گردانند باید این وضعیت

شکفت‌انگیز را توجیه کنند که استالین، که به زعم آنها این اندازه در جهت "اشتباهات" عملی به پیش‌رفته چگونه در تئوری مارکسیست پیگیر باقی مانده است. بنظر ما چنین تباینی در میان نیست زیرا که فعالیت استالین کاملاً قابل توجیه و تیرش است و اگر از لحاظ تاریخی اشتباهاتی در بردارد استالین نمیتوانست آن اشتباهات را دریا بدو از آنها اجتناب جوید.

این سؤال به پیش می‌آید: چرا رویزونیستها بنظر بهای می‌رسند که بیمعنی بود^{نش} بر کسی پوشیده نیست؟ رویزونیستها به کسانی که طرفدار تحلیل اجتماعی "کیش شخصیت" اند حمله می‌کنند و اتهام میزنند که آنها میخواهند "کیش شخصیت" را مربوط به خود ماهیت رژیم سوسیالیستی بدانند. ولی این مبالغه بچه‌کاری آید؟ چرا این یا آن خصوصیات فعالیت استالین را نه به ماهیت سوسیالیسم بطور کلی بلکه بشرایط مشخص تاریخی فعالیت استالین نمیتوان وابسته دانست؟ در اینجا باید با این موضوع توجه کرد که رویزونیستها از لحاظ منافع خودخواهانه خویش به انتقاد از "کیش شخصیت" احتیاج دارند. این انتقاد بر رویزونیستها به معنای پرده‌دود نیست که چهره و کردار ناشایست خویش را در پشت آن می‌پوشانند. این امر بخصوص از آنجا آشکار میشود که مسال از مرگ استالین میگذرد و رهبری حزب کمونیست شوروی هنوز مجبور است ارزش خود را نه با پیشرفتهای خود بلکه با انتقاد از کسانی که مدت‌هاست وجود ندارند بالا ببرد. در حقیقت وقتی استالین را با خرسچف مقایسه میکنند انسان بی اختیار بیاد ما رگس میفتد که میگفت تاریخ دوبار تکرار میشود منتهی بار اول بشکل تراژدی است و بار دوم بشکل کمدی. آنچه پس از سقوط خرسچف گفتند چیز دیگری نیست مگر تقلیدی از بیکاری که رویزونیستها در افشا "کیش شخصیت" استالین راه انداختند. اینها همه نشان داد که خرسچف دلفکی و منطقی بیش نبود و استالین رهبر و متفکر بزرگ انقلابی بود.

۲ - استالین و دموکراسی پرلتری

اگر کلیه اتهاماتی را که اهورتونیستها بر استالین وارد میسازند خلاصه کنیم میتوان آنها را بطور کلی در زیر این عنوان در آورد: "نقض دموکراسی پرلتری" - بادعای اهورتونیستها استالین قدرت را در کشور و در حزب غصب کرد، بهترین و با استعدادترین کادرهای حزب و دولت را از میان برد.

اپورتونیستها در موقع انتقاد استالین، لنین را در مقابل او میگذاشتند و موبنداد. شتند که این بهترین و مشهورترین دلیل است. ما نیز موافقم که این مقایسه ^نمتوا در مورد حاضر بما کمک کند، با این تفاوت که ضربه ای بر خود اپورتونیستهاست. «نامازگاری»، «عشونت»، «اختیاهات دیکتاتور مآبانه» که این لغات از کجا بیرون کشیده شده؟ آیا از سرمقاله های پسراودا که در سالهای اخیر در باره «کیش شخصیت» نوشته شده اقتباس شده است؟ نه. اینها توصیفات است که معمولاً اپورتونیستها از فعالیت لنین میکردند.

چرا رهبری کنونی حزب کمونیست شوروی بیاد نمیآورد که امروز همان چیزهای را در مورد استالین تکرار میکنند که سابقاً به لنین نسبت میدادند؟ در این فاصله چه تحولی روی داده است؟ لنین بر طبق ترزهای رویونونیستها ی معاصر تقریباً بصورت طرفداران این تز جلوه گر میشود که «در برابر ترز نباید به قهر متصل شد» اپورتونیستها برای آنکه تاکتیک انقلابی استالین را که انتقاد از آن برای آنها مستقیماً اهمیت حیاتی دارد از اعتبار بیندازند بناچار گذشته را فراموش میکنند و لنین را بخمال خود بصورت «نجیبانه» در می آورند. لنین میگفت: «ما زاکویرهای پرلتاریا هستیم. همه کسانی که امروز میکوشند تا لنین را بصورت مسیح در آورند باید این گفتار لنین را بگوش گیرند.

آیا میان اعمال لنین و استالین اختلافی وجود داشته است؟ بله. اپورتونیستها (بر طبق نظریه بودژوازی) وقتی که این دو رهبر انقلابی را در کنار هم میگذارند همه چیزها را در خصال شخصی آنها خلاصه میکنند. ولی روشن است که فعالیت لنین و استالین بمطابق رهبران حزب و دولت متعلق به دو دوره مختلف تکامل انقلاب ماست، دو دوره ای که باهم اختلاف فاحش دارد.

مرگ لنین تقریباً مقارن است با پایان دوره تعرض انقلاب اروپا. این وظیفه بر دوش استالین گذاشته شد که نخستین دولت پرلتاریا را در لفظای رهبری کند که آن دولت در عرصه جهانی در انفراد افتاده بود، در شرایطی که پایگاه مهمی برای ساختمان سوسیالیسم وجود نداشت.

اینکه ضمن‌ترین حلقه زنجیر سرما به داری گسته شد در عین حال نقطه ضعفی برای خود انقلاب هم بود.

لنین میگفت: « هر کشور عقب مانده چون حریفش پیوسیده است، چون بودو آن بدون سازمان است باسانی میتواند کار را آغاز کند ولی برای اینسکه پیشرفت یابد مد مرتبه بیشتر باید بصارت داشته باشد مد هزار مرتبه بیشتر باید مراقبت کند و بردباری بخرج دهد. در اروپای غربی، وضع طور دیگر است. در آنجا آغاز کار بسیار دشوار تر است ولی پیشرفت بسیار آسان تر است...»
انقلاب در کشور عقب مانده ای که حوادث نا حدود زیادی در اثر عقب ماندگی آن کشور، برای مدت کوتاهی و طبیعتا در مسائل فرعی، آنرا جلو تر از سایر کشورهای جلو افتاده قرار داده است طبیعتا و ضرورتا دشوارترین، پودنچ‌ترین و در آینده نزدیک، نارضايت بخش‌ترین لحظت را خواهد دید»
(سخن رانی «در باره وظائف مبهم حکومت شوروی»)

هیچ جای تعجب نیست اگر در چنین وضعیت استثنائی تصمیماتی که از طرف حزب بلشویک برهبری استالین اتخاذ شده است دارای خصالت استثنائی و خارق العاده باشد.
جبهه اقتصادی از جبهه جنگ داخلی تقریبا خطرناک تر و از هر حیث بغرنج تر بود.
این واقعیت است که انقلاب آلمان نه به پیروزی پرلناریا بلکه به پیروزی بورژوازی منجر شد و این امر به امید کمک مستقیم انقلابی که از جانب اروپا انتظار میرفت خاتمه داد. ^(۳) نپ به نجات کشور از گرسنگی کمک کرد ولی نتوانست مسئله سرما به گذاری در ساختمان صنایع بزرگ ماسین سازی را که بدون آن سوسیالیسم ساخته نمیشد حل کند.
مبیاست سوسیالیسم را علی‌الاول با منابع داخلی کشور ساخت، پایه مادی ساختمان سوسیالیسم را مبیاست کثا و ورزی قرار داد. ولی گذار کثا و ورزی به سوسیالیسم با دشواریهای سیاسی و سازمانی بسیار بزرگی همراه بود.

پس از پیروزی انقلاب و پس از استقرار قطعی آن باز کثا و ورزی پراکنده بود تحت نظارت نبود و منابع آن به اقتصادهای کوچک تقسیم میشد. رشد و نمو احتکار بر اساس چنین کثا و ورزی پراکنده، فساد بخش از پرلناریا در اثر خودخواهی مالکیت خصوصی - چنین بود منظره خود بخود یخرده بورژواشی که در کشور میگذاشت.

در چنین شرایطی فقط سازمانی پولادین، فقط هشیاری و کنترل سخت، انضباط سخت در کار، میتوانست انقلاب سوسیالیستی را نجات بخشد. آیا ممکن بود همه اینها را از راه اقدامات «دموکراتیک» عملی ساخت؟

درست‌همین جریان، در عرصه مبارزه ایدئولوژیک روی داد. باید مابین نکته توجه کرد که تحقق انقلاب پرلتری در روسیه از آن جهت تا همین شد که خرده بورژوازی در لحظه معینی پس از آنکه متوجه شد که طرق بورژواشی در اجرای وظائف حیاتی می‌ریم به نتیجه نمی‌رسد به پرلتاریا روی آورد و عملاً نالایمی سیاسی خویش اعتراف کرده. کلمه «روی آورد» اصطلاحی است که لنین بکار برده است. خرده بورژوازی که به پرلتاریا «روی آورد» مانند آن آدم ضعیفی بود که در لحظه خطر بکلی تابع آدم قویتر میشود و همینکه خطر گذشت شروع میکند به لای زدن و پیروزی را بخود نسبت دادن. خرده بورژوازی نیز بلافاصله پس از آنکه تزاریسم و بورژوازی بزرگساق گشتندم نیرومند و هم پر توقع شد. در عین حال از آنجا که اعصاب ناتوان داشت پیروزی سوسیالیسم را فقط بآن شکل میفهمید که اروپای شورشی به پشتیبانی شیفته - وار از روسیه بهر دست.

آنگاه که امید به انقلاب «جهانی» بر باد رفت و مسلم گردید که سوسیالیسم باید با نیروهای خود ساخت آخرین شور و شوق‌های انقلابی ایدئولوژیکی خرده بورژوا یکباره خاموش گردید و رابطه آنها با بلشویکها قطع شد. در این لحظه بدگمانی‌های معنی دار و روشن بینانه آغاز گردید. فریادهای «برای نجات حداقل بخشی از پیروزیهای انقلاب» از تسلیم در برابر امپریالیسم اروپا بگوش رسید. آنها ماتی بر علیه «افراطیون» - یعنی بلشویکها - بخش شد. خلاصه آنکه جریان از برگویان برآه افتاد که میخواستند بزدلی خرده بورژواشی خویش را با این وسیله بیوشانند. بیشک بهترین سلاح عوام فریبان خرده بورژوازی آن زمان عبارت بود از «دموکراسی» و «خطابیه تودما» اپورتونیستهای معاصر بخاطر بیادوندگی گفتار زیرین از این نیست از لنین است:

«وقتی که منشویک‌ها از «بنا پارتیسم» بلشویکها فریاد می‌آیند

(و مدعی میشوند که بلشویکها بر علیه اراده "دموکراسی" به ارتش و نشتگاه تکیه میکنند) کاملاً ترجمان تاکتیک بورژوازی هستند بورژوازی بدرستی می بیند که اینک نیروهای واقعی طبقه کارگر مرکب از بهترین پیشاهنگامین طبقه (حزب کمونیست روسیه که نه ناگهان بلکه در طی بیست و پنج سال در اثر کارهای خودبخود نفیض، عنوان و نیروی "پیشاهنگ" یگانه طبقه انقلابی را حائز شده است) بعلاوه عناصری که در امرو بیرون افتادن از طبقه خود بسیار ضعیف شده اند و بسیار بیشتر تحت تاثیر نوسانات منسوب یکپا و آنا رشیستها قرار میگیرند اینک در زیر شعار "اعتماد بیشتر به قدرت طبقه کارگر" عملاً تحکیم نفوذ منشویکها و آنا رشیستها بیچشم میخورد. کرنشتاد در بهار ۱۹۲۱ این مطلب را با وضوح کامل نشان داد و ثابت کرد شعار ما اینست : مرده باد پرگومان ! مرده باد افزارهای نا آگاه گارسفید بپردازیم به کار پراتیک سالم که میتواند ویژگیهای لحظه کنونی و وظائف آن را دریا بد. ما احتیاج به کار داریم نه به حرف. ("عصر جدید" اشتباهات قدیم در شکل جدید)

ایدئولوژیهای مرده بورژوا فعالیت اپورتونیست خود را در زیر چنین پوششی پنهان ساخته میکوشدند دموکراسی درونی حزب را نیز دگرگون سازند. بخاطر بیاوریم که منشویکها و موسیالیستها ی انقلابی بعضی بی شماری را در حساس ترین دقایق انقلاب بر حزب تحميل کردند که نیرو و وقت بسیار گرانبهائی را تلف کرد. آنکه تصمیم مشهور کنگره دهم حزب را مبنی بر لغتن ساختن هرگونه فراکسیون در حزب باعث شد لنین بود نه استالین؛ و این تصمیم از لحاظ صوری بدون شك "نقض دموکراسی" بشمار میآید.

برای درک اینکه چگونه و چرا چنین قدرت عظیمی در دست استالین متمرکز شد اوضاع کنگره ۱۵ حزب روشن کننده است. وقتی که انسان تندنویسی کنگره را میخواست از جریان آن بشکفتی در میآید. اعضا اپوزیسیون تقاضا میکنند که دموکراسی ابتدائی در برخورد با آنها مراعات شود. آنها فقط خواستار تبادل نظراند. ولی کنگره فریاد بر میکشد : "مرده باد اعضا ی اپوزیسیون. زنده باد استالین". و آنچه در آنجا بظهور رسید خورد شدن دموکراسی بر لنتاریائی نبود بلکه تاشید

آن بود. کنگره ز آرمان انقلابی در برابر حملات خرده بورژوا یا نه دفاع هم کرد.
و مدافع این آرمان انقلابی استالین بود که برای نخستین بار مسئله ساختمان ^{روس} سوسیالیست
در کشور واحد را بطور جدی و قاطع مطرح ساخت. این راه حل تاریخی را که کشاورزی
از طریق کلکتیویزاسیون عمومی برای ساختمان سوسیالیستی انداخته شود ارائه داد.
صنعتی کردن کشور را هدایت کرد.

حزب و خلق به استالین اعتماد کردند. آیا چنین اعتمادی برهبران در این مرحله
ضروری است؟ هر کسی که خود را مارکسیست میدانند باید قبول داشته باشد که ما باید به
دموکراسی و بطور کلی بکلید پدیده‌های اجتماعی از دیدگاه تاریخی و از لحاظ مشخص
نگاه کنیم. دموکراسی پرلتری (بویژه در کشور عقب مانده‌ای مانند روسیه) موجب
در مرحله اول خودش بصورت شدیدترین تمرکز قدرت تجلی کند. پرلترها در برابر خطر
مرگ آوردن در شریط مبارزه بسیار شدید طبقاتی به اجرای چنین تمرکز قوای پرداخت
همچنانکه در جبهه به اجرای انضباط نظامی میپردازند.

ما میپرسیم: آیا باید به فرمانده که سرنواشت ارتش انقلابی در لحظه قطعی بگت
او سپرده شده است اعتماد کرد؟

بدیهی است که در زیر ماسک جملات اپورتونیستی که در باره دموکراسی گفته میشود
اندوید و آلیم بورژوازی نهان است، این کوشش نهان است که در موقع خود امکان گریز
داشته باشند. کسی که میخواهد پیکار کند بدون فرمانده کاری از پیش نمیبیرد.
و اینکه استالین نیست ما در سپاه ماشو ته تونگ و انور خوجه پیکار
خواهیم کرد.

باین مسئله از نقطه نظر سازمان کار بنگریم. تقسیم کار در اثر سطح تکامل
اقتصادی روسیه آن زمان با اندازه کافی تکامل نیافته بود و مسلم است که نمیشد آن
را باز هم تضعیف کرد. وظیفه دولت در زمنه فعالیت اجتماعی اهمیت خاصی مییافت.
و این به هیچ وجه نفی دموکراسی نبود. توده های مردم آگاهانه به نمایندگان برگزیده
خودشان نمایندگانی که آبدیدگی سیاسی و وفاداری خود را بخلق در مبارزه انقلابی

با دیات رمانده بودند، اختیارات دادند.

لنبن میگفت که ما باید غرامت جبهات خود را بشکلها ی مختلف بپردازیم و به این مناسبت ضروری میدانست که کارشناسان قدیمی بورژوازی برای پرتلاریا استخدام شوند. ولی غرامت مذکور شکلها ی دیگر، شکلها ی بفرنج تر بخود گرفت. اگر انسان بطرد مشخص به امور نگاه کند این مطلب با آسانی قابل درک است. یکی از سواران پروپیونسی که دبیر کمیته محلی حزب شد، بود و مسائل سیاسی و اقتصادی را نمیتواند را با بر زمینه کلیات حل کند میگفت: «فرمان را بمن بدهید و من آنرا با موید بگریهرکس که بخواهید فرو خواهم کرد». از اینجبهت قدرت عملی طبقه متسا در دست کسانی تمرکز یافت که دانش، تجربه انقلابی و نفوذ کلام داشتند.

آیا این از نقطه نظر ایده آلها ی مجرد سوسیالیستی خوب بود؟ فرض کنیم که بد بود. ولی کسانی که واقعا آرزو دارند سوسیالیسم را از تئوری به عمل در آورند چه ایرادی میتوانند بگیرند؟ این امر (ونه فقط استخدام کارشناسان بورژوازی) «نزامتی» بود که در نتیجه جهل عمومی ما به نظام، کهن پرداخته میشد، این امر عقب نشینی از مساوی کامل سوسیالیستی بود ولی در شرایط عقب ماندگی فرهنگی ما اجتناب از آن امکان نداشت. اپورتونیستها خود دارند که در باره مخالفان خود به جمله پردازای دست بزنند. اپورتونیستها مدعی میشوند که اینان از نظریه سالم و درست چپ تر میروند. اما خود آنها که نمیخواهند منطق تکامل واقعی اجتماعی را در یابند در کجا هستند؟ آنها میخواهند مقدس تر از پاپ باشند، دموکرات تر از خود توده ها ی مردم باشند، توده ها یی که خیلی قبل از «دموکرات ها ی» کابینه ها این مسئله را حل کردند که آیا باید رهبرانی در موقع جنگ داشت یا نه و آیا از آنها باید پیروی کرد یا نه.

این خائنان شبه مارکسیست که حاضرند ضرورت مرکزیت را در تئوری «بپذیرند» هرگز نمیتوانند آن را در عمل بپذیرند و با انعکاس ایدئال مرکزیت در مغز انسانها سازگار کردند. توصیه لنبن این بود که سوسیالیسم را با آن ممالح انسانی که در واقع داریم و با توجه به مدرکاتی که در جامعه کنونی موجود است بسازیم.

باشویکها برهبری استالین این توصیه را عملی ساختند.

البته در اینجا صحبت از "پاکی بلورین" و "تقدس" اپورتونیستها نیست. آنان پس از آنکه چهل سال در برابر دیکتاتوریت پارتلاریا روش عبیدانه ای داشتند ناگهان امکان یافته اند که از هنرها و صفهای وی سخن بگویند و یکی از نقاط "ضعف" رادراید تولوی جامعه سوسیالیستی در حال ساختمان کشف کرده اند. این مهم نیست. ترکیب ما از نقاط ضعف صورت گرفته است. زیرا که ما زندگی فعالیم. و حال آنکه شما "شما" بر از تقوا شیک چونکه از گورستان سیاسی برخاسته اید، شما دختران به پیروی رسیده اید، شما نه می توانید گناهکار گردید و نه می توانید بارور شوید. این دشمنان مارکسیسم بدون تردید نمیتوانند بفهمند که اگر صحبت "کیش شخصیت" در میان است این کیش آنگاه شروع شد که لنین را بآرامگاه بردند و استالین بر سر تابوت او سوگند یاد کرد.

پس آقایان، تا آخر برویم. آیا شما متذکرید که این "کیش" و این سوگند را زیر پا بگذارید؟ آیا شما که هر روز و هر ساعت به لنین سوگند میخورید کمتر از هر کس شما این کار را ندارید؟ پس احترام به اصول چه شده است؟ ما به لنین و استالین سوگند یاد میکنیم، ولی دو رو نیستیم. ما صریحا و بدون پرده اعلام میداریم که پارتلاریا رهبرانی دارد که عالیترین تحقق امکانات طبقه خود و بطور کلی امکانات بشری را در آنان می بینیم و با ستایش آنان در واقع بتایید بهترین چیزهایی که داریم میپردازیم.

سوگندی که به لنین یاد شد بر پایان دوره تعرض انقلاب گواهی میداد. در آن موقع منطلق تحول انقلابی نمیتوانست سرشار از تضادهای بسیار بفرنج اجتماعی نباشد. این منطلق بطور مستقیم و روشن بر توده ها کشف نشده بود و میبایست بوسیله رهبران دریافته شود و توضیح داده شود. در آن موقع میبایست همه چیز را با اعتماد به آنچه بدست آمده است و با اعتماد به رهبر ساخت. ما از امر انقلاب بعنوان نمایی از عظمت یاد کرده ایم. و این درست است. ما اشخاصی را نیز که این انقلاب را انجام داده اند همینطور ارزیابی می کنیم. اما تقدیس گذشته مسلما به تقدیس زمان

حال می انجامد. استالین کاملاً متوجه این نکته بود و همیشه با الحنی قاطع و صریح از آن یاد میکرد: «استالین پرچم است».

قدرتی که از طرف حزب و خلق به استالین تسلیم شد فقط در اثر شناسائی بحال او بمنوان متفکر بزرگ و انقلابی بزرگ بود، در اثر اعتماد همگانی بوی بود، زیرا که او در همه حال و حتی در زیر ضربات «راست‌روان» «چپ‌روان» و همه اپورتونیستها مصمانه در راه لنین باقی ماند. امروز از «کیف شخصیت استالین» از «نقد مومراسی» از «نادیده گرفتن اراده حزب و خلق» سخن گفتن بزرگترین توهین به مقدس‌ترین احساسات هموطنان ماست، و این توهین را فقط کسانی ممکن است روا دارند که در طی نخستین راه پیمائی بسوی سوسیالیسم با ما نبوده‌اند و یا کسانی که ضربات سنگینی از دیکتاتور پرلتار یا خورده‌اند و آن ضربات را فراموش نمیکنند.

در اینجا ما از «تعقیباتی» که بوسیله استالین صورت گرفته است سخن خواهیم گفت. آفایان اپورتونیستها که میکوشند پایه اجتماعی این تعقیبات را بیوشانند استالین را آنچنان مردی نشان میدهند که چون از پیدا شدن رقیب میترسید هر شخصی را که با فکر تشخیص میدهد دستگیر و اعدام میکند.

بدون تردید این ادعا حتی در مورد مخالفی نیز که از همه به استالین نزدیکتر بودند بی پایه است، وگرنه اعضاء داروسته اپورتونیستها باید مثلاً بپذیرند که فقط در سایه آنکه از لحاظ شعور لایق هیچ توجهی نبوده‌اند در دوران استالین زنده مانده‌اند. بکلی بیمعنی است که «تعقیبات» مسئولان درجات پائین که طبیعتاً استالین آنها را هرگز شعفا نمی‌شناخت با این شیوه توضیح داد.

در نظر کلیه کسانی که اصل «عدم مقاومت در مقابل شر» را توصیه نمی‌کنند قابل درک است که حمله جسمانی با دفاع جسمانی پاسخ داده شود. اما آنگاه که سروکار ما با سیاست است که در آنجا نتایج مستقیم این و یا آن عمل سیاسی محتملاً پراز ده‌ها سال بظهور میرسد قضیه بفرنج تر میگردد. آیا لازم بود که در اتحاد شوروی بیبهای کوششها و محرومیتها بی پایان بساختمان صنایع مبادرت شود؟

آیا استالین خود داشت موقعی که میگفت: " یا ما اینکارا خواهیم کرد یا ما را خورد خواهند کرد " ؟

بعقیده ما بهترین جواب باین سؤال بوسیله سربازانی داده شد که در جنگ مهنی اتحاد شوروی اسلحه ساخته‌نایع استالینی را درست داشتند. و درست بر علیه صنعتی کردن کشور بود که منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی بر خاسته بودند. آنها فریاد میکشیدند که کشاورزی فدای صنعت شده است، و بالنتیجه میخواستند که دهقانان روس بزیار رقت فاشیست در آیند. استالین توده اصلی ایدئولوگهای بورژوا را "تعقیب میکرد" که چهره عوض میکردند و در برابر بلشویکها نقاب بر خواره میزدند. در اینجاست ماهیت " محاکمات مشهور مسکو " استالین روسیه را از دست

" ستون پنجم " نجات داد .

برای درک توجیهی که استالین در اقدامات خود به مسئله تحول فاشیسم معطوف می‌داشت باید باین نکته توجه کنیم که فاشیسم بمنزله یک جنبش اجتماعی عبارت بود از واکنش مستقیم بورژوازی اروپا در برابر انقلاب اکتبر .

کوشش‌هایی که رهبران اپورتونیست حزب کمونیست شوروی بکار می‌بردند تا منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی خائن را آرایش دهند، واقعیت ارتباط آنان را با فاشیستهای آلمان منکر شوند، کبریا نگیزند، تنفر و انزجار است. اپورتونیستها از ترسکی نام نمی‌بردند زیرا که او زیاده از اندازه بعنوان یکی از " فوهرر " های احتمالی روسیه معروف شده بود . ولی در دوره خروش مذاکراتی پنهانی بمنظور " تبرئه " بوخارین مصرا نه تعقیب میشد.

ارزش اعاده حیثیتی که از طرف اپورتونیستها بعمل می‌آید از روی یک مثال خوبی روشن دیگر معلوم میشود. اینک توخا چوسکی، این شارلاتان تمام عیاس سیاسی را که ترسکی و بوخارین وی را از " قماش نایلثون " می‌شمرند " اعاده حیثیت " کرده اند . میگویند که ادارات اطلاعات آلمان اسناد مجولی در باره توخا چوسکی به بنش (۴) داد و وی آنها را به استالین تسلیم کرد. ولی چرا نمیگویند که توخا چوسکی نه بر اساس اسناد بدست آمده از جاسوسی بلکه بعلت شرکت وی در توطئه ترسکی - بوخارین محاکمه شد که گروهی از شخصیت‌های نظامی عالی رتبه شوروی و در رأس

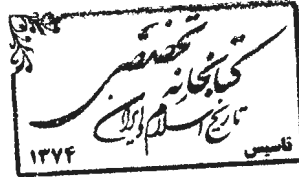
را قبول نداشته و ندادم^{۱۱} این نابخردان " ترود را قبول ندارند " زیرا که در امر فریب دادن کارگران و دهقانان نقش چاکران گارد سفید را برعهده گرفته اند. موسیالیستهای انقلابی و منشویکها " ترود را قبول ندارند " زیرا که نقش آنها عبارت از اینست که توده‌ها را در زیر پرچم " موسیالیسم " بزیمر ترود گارد سفید در آورند. شاهد این امر واقعه کورنمکی و کرنیلف در روسیه، واقعه کلجاک در سیبری، منشویسم در گرجستان، شاهد این امر " قهرمانان " انترناسیونال دوم و انترناسیونال " دو و نیم " در فنلاند، در مجارستان، در اتریش، در آلمان، در ایتالیا، در انگلستان و غیره. بگذار چاکران ترود گارد سفید از انکار هرگونه ترور بخود بیایند. حقیقت را که تلخ است ولی تردیدبردار نیست خواهیم گفت: در کشورهایی که بحرانی فوق العاده، تلخی روابط کهن، تعدید مبارزه طبقاتی را پس از جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ طی می کنند - و همه کشورهای جهان چنین اند - برخلاف آنچه ریاکاران و سخن بازان میگویند هیچ کاری بدون ترود از پیش نمی رود. یا ترود گارد سفید، ترود بورژواشی از نوع امریکائی، انگلیسی (ایرلند)، ایتالیائی (فاشیست)، آلمانی، مجاری و غیره و یا ترود سرخ، ترود پرلتاریائی، هیچ راه بینابینی وجود ندارد، راه " سوم " وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد (درباره مالیات جنسی^{۱۲}).

ایوتونیستها خواهند گفت که در زمان لنین تمقیبات کمتر بود. این درست است اما در روزگار لنین هنوز تصادم بین نیروهای پرلتاری و ضد انقلابی کنور به مرحله نهائی نرسیده بود. نبرد حقیقی با ایدئولوگهای خرده بورژوا بعدا بر سر کلکتیو - یزاسیون در گرفت. و در این نبرد بود که آنها بدست بلشویکها برهبری استالین کوبیده شدند. و این کار از آن جهت میسر شد که دهقانان روس انقلابی تر از ایدئولوگهای خود از آب بدر آمدند. این نکته بسیار مهمی است و از این جهت ما توجه خاصی بآن معطوف خواهیم داشت. در واقع توده های دهقان روسیه شوروی که از سه انقلاب گذشته اند که در اثر اعمال بلشویکها با اعتماد بآنها بار آمده اند، در آستانه کلکتیویزاسیون حس کردند که گرایش فشر بندی در ده آغاز شده است. و اگرچه کولاکهای روس هنوز اهمیت خاصی نیافته بودند (و این امر امروز به اپورتونیستها بهانه

میدهد که نظریات بهبوده‌ای بدهند و بگویند که گویا نمیشده استهیچکس را در کشور ما کولاک نامید (ناچوری این نطفه‌های بودووازی با قدرت‌شوروی کاملاً دهقانان روس نشان داد که اگر تکامل‌ده بر اساس مالکیت خصوصی صورت گیرد چه آینده‌ای در انتظار آنهاست. باین علت بود که اگرچه کلکتیویزاسیون در اثر احتیاج سریع تر از آن انجام گرفت که در شرایط مساعد انجام میگردد اگرچه بعضی از کارمندان عجول شوروی مهلت‌های کلکتیویزاسیون را کوتاه کردند و رهنمودهای حزب را زیر پا گذاشتند اگرچه حالات خاصی پیش آمد که بر علیه کلکتیویزاسیون عمل شد دهقانان روس علی‌المعموم وارد کلخوز شدند و در برابر کلکتیویزاسیون به ندای منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی که آنها را به قیام دعوت میکردند پاسخ نگفتند. دهقانان در عمل بدنبال زندگی بدنبال انقلاب میرفتند. ایدئولوگهای درس خوانده دهقانان نمی توانستند باین راه بروند زیرا که آنها مظهر امکانات تشویک و جان دهقانان بودند مظهر "ضمعهای" دهقانان بودند. از اینجهت برانداختن آنها بسود پرلتاریا و بسود دهقانان صورت گرفت.

اپورتونیستها خواهند گفت: بسیار خوب. اگرچه ما میکوشیم بسو خاریمن را تبرئه کنیم اگرچه ما میخواهیم بنای یادکرد توخاچیسکی را برپا کنیم، از استالین و از تعقیبات او تا سال ۱۹۳۴ زیاد انتقاد نخواهیم کرد. ولی چگونه میتوان تعقیبات سال ۱۹۳۷ را توجیه کرد؟ لنین هیچ چیزی که توجیه کننده این تعقیبات باشد نگفته است.

اپورتونیستها بهبوده‌های میکنند که این بار با لنین روبرو نیستند. لنین این بار هم آنها را خورد خواهد کرد. برای آنکه به "تعقیبات" ۱۹۳۷ ارزیابی طبقاتی داده شود کافی است که این سؤال را مطرح کنیم: کدام است طبقه‌ای که از این تعقیبات حدمه خورده است؟ پرلتاریا؟ نه. بعضی از اشخاصی که از پرلتاریا برخاسته بودند و مشاغل عالیه‌ای داشتند دستگیر شدند. ولی خود طبقه پرلتاریا از هر لحظه‌ای برکنار ماند.



برعکس از آنجا که این تعقیبات تا حدود زیادی با مسئله منشاء اجتماعی ارتباط داشت منشاء و موضع پرلتری بهترین تضمین در برابر تعقیبات بشمار میآید. از اینجهت بسیاری از کسانی که از قشرهای بالایی روسیه تزاری برخاسته بودند در این دوره برای کار به کارخانه ها روی میآوردند و این امر پیوسته باعث نجات آنها میشد.

آیا میتوان گفت که در سال ۱۹۳۷ دهقانان صدمه دیدند؟ این را هم نمیتوان گفت. اگر این یا آن دهقان خاطره دردناکی دارد مربوط به سال ۱۹۲۹ است که وی را نیز کولاک بشمار آورده بودند.

آیا دستگیری‌هایی که بعمل آمد بطور کلی جهت‌طبقاتی نداشت و مبتنی منافع طبقاتی نبود؟ همین نظریه است که اپورتونیستها میخواستند به پیش بکشند و بهمین علت است که استالین را به بیماری روانی منتسب میسازند تا بتوانند تعقیبات او را از این راه توضیح دهند. ولی واضح است که چنین نظریه‌ای حاکی از مخافت عقل‌ماحیان آنست.

"تعقیبات" ۱۹۳۷ از لحاظ اجتماعی کاملاً جهت‌معین داشت: این تعقیبات توجه میشد بر علیه دستگاه بوروکراتیک موجود، بر علیه بقایای طبقات استعمارگر و بخشی از روشن‌فکران. پس روشن است که چرا این قشرها با چنان سمبیتی بسر "کیش شخصیت" حمله ور شدند و چرا توده‌های زحمتکش کشور ما چنان علاقه‌ای بخاطره استالین نشان میدهند که موجب اعجاب اپورتونیستها است. آقایان اپورتونیستها از "طبیعت‌بنده وار ما" صحبت میدارند و میگویند که خلق ما "به تزارها احتیاج دارد" و "توهمات دیگر" اما همچنان که میبینیم مسئله خیلی ساده است. مسئله بر سر غریزه طبقاتی خلق است. خلق سابقاً هم فکر میکرد که "بوروکرات‌ها" و "بوروکرات‌های قدیم" باید از میان برداشته شوند. حالاً نیز همینطور فکر میکند. استالین همانطور که میدانیم این کار را بخوبی انجام داد. از اینجهت خلق حس میکند که استالین "از اوست" استالین نماینده خلق است.

آیا تعقیبات مذکور واقعاً ضروری بود؟ اپورتونیستها وضعیت داخلی کشور را

در مد نظر قرار میدهند و میگویند نه . آنان در برابر این واقعیت که فاعلم در باخترمانند ابر تیره پر تهدیدی بالا میآید و صریحا اظهار میداشت که هدفش اتحاد شوروی است دیده فرو می بندند .

ایورتونیستها که همه سولی هائی را که از استالین خورده اند بخوبی بیاد دارند وقتی که پای تاریخ به میان میآید دچار نسیان میشوند و فراموش میکنند که بویژه در ۱۹۳۶ - ۱۹۳۷ خطر جنگ افزایش یافته بود . آیا در آستانه جنگ ، در آستانه جنگی که امپریالیستها میخواستند اتحاد شوروی با آلمان هیتلری درگیر شود لازم بود که بار دیگر پشتبیه را از کلبه عناصر مردود خطرناك پاك کرد ؟ این جواب را ولست ها در روسیه ، پندر ها در اوکراین^(۲) ، " مجازات گران " در کریمه ، که در ۱۹۳۷ تور - باران نداشتند ، داده اند !

آیا باید به ایورتونیستها باور داشت که میگویند در ۱۹۳۷ کسانی تهریاران شدند که نسبتا بیست تهریاران شوند ؟ ایورتونیستها طبق اعتراف خودشان خیلی متاثرند که " بهترین بخش " دستگاه حزب و دولت از بین برده شد . برای اینکه موضوع روشن گردد به لنین مراجعه کنیم :

لنین در مقاله " پنج ساله انقلاب روس " سؤال میدهد : " چرا ما مرتکب غلط کاری میشویم ؟ " و جواب میدهد : " این مسئله قابل درك است : نخست اینکه ما کشوری عقب مانده هستیم . دوم اینکه آموزش در کشور ما به حد اقل است . سوم اینکه ما از جانشی كمك نمیگیریم . از طرف هیچ کشور متمدنی بما كمك نمیشود . بلکه برعکس همه آنها بر ضد ما هستند . چهارم اینکه ما بعلت دستگاه دولتی خویش مرتکب غلط کاری میشویم . ما وارث يك دستگاه کهنه دولتی هستیم و این باعث مصیبت ماست .
دستگاه دولتی غالباً پخورد ما کار میکند . در ۱۹۱۷ اینطور شد : پس از آنکه ما قدرت را در دست گرفتیم دستگاه دولتی بخرابکاری بر علیه ما پرداخت . ما سخت ترسیدیم و به آنها گفتیم : " خواهش میکنیم دوباره نزد ما برگردید " و آن وقت همه باز گفتند و این مصیبتی برای ما بود . "

اما اشکال در آن بود که مسئله به مبارزه با بقایا و سنت های دستگاه کهنه ختم نمیشد . این سنت ها فقط " رایج های " به بودوکراسی جدید میبخشید که در

کانون جدیدی رشد و نمو می‌یافت. بوروکراسی بصورت مانعی در راه انقلاب درآمد.
بصورت دشمنی خطرناک که دستگیر نمیشد.

تعداد بوروکراتهایی از نوع بوروکراتهای سرمایه داری را نباید به اشغالی که مستقیماً از طبقات کهن، از دستگاه کهنه منشا گرفته‌اند محدود دانست. غرایب، چنان بود که کمونیستهایی که نمیتوانستند خود را در چنین وضع اجتماعی پیچیده‌ای حفظ کنند نیز در خطر لغزیدن بسوی بوروکراتیسم بودند. بنظر میرسد که دستور لنین در باره چگونگی رفتار با بوروکراتها بیشتر مربوط به کمونیستهای مسخ شده است. پس باین طریق باین سؤال که آیا استالین حق داشت در تمام دوران فعالیت خویش و بویژه در آستانه جنگ به تغذیه دستگاه دست‌پزند، چنین جواب میدهم: بطوریکه دیده میشود مخالفت با سیاست او فقط میتواند جنبه فرعی داشته باشد. ممکن است با صحت تصمیمات خاصی مخالف بود. ولی مسئله در اینجاست که اپورتونیستهای سی کوشند استالین را علی‌الغول نفی کنند. آنان کلیه کسانی را که روزی از دست استالین رنج دیده‌اند اعاده حیثیت کردند. باندهای ضد انقلابی که در لشکرکشی های کیفی ۱۹۴۵ شرکت داشتند، منحل‌اتی که پول‌خلاق را میدزدیدند، پلیسهای آلمان ۴۰۰۰ همگی نشان شهید در پیشانی زدند. همگی به معنای حقیقی و مجازی، با "مارکسیست کبیر" خرسچف "روبوسی کردند. اپورتونیستهای معاصر آزادی آنها، راهمچنان هنر خویش می‌شمارند. آیا جای تعجب است که مورخان بدون اجازه شخص خرسچف نمیتوانستند به بایگانی وزارت کشور دست یابند؟ این "هوادر کبیر عدالت" می‌توسید اسنادی که وی مجسول خوانده بود بروی میز گذاشته شود. جان‌نشینانش همیون وظیفه شوم را برعهده گرفتند و میکوشند تا برای اتهامات باز هم شنیع تری که از خرسچف بر استالین وارد شد ولی خرسچف در اثبات آنها درمانده بود دلیل بتراشند.

بهرحال آیا تعقیباتی صورت گرفته است که بسحق نیاعد؟ بنظر ما ممکن است چنین تعقیباتی صورت گرفته باشد. ولی گناهش برگردن کیست؟ مسئولیت آن در درجه اول برگردن خود بوروکراسی است. ممکن است که بعضی از حوادث ۱۹۳۷ تحت تأثیر

این واقعیت صورت گرفته باشد که دستگاه بوروکراسی زده آن زمان مبارزه بر علیه بوروکراسیسم و بر علیه تمامیلت خرده بورژوازی را نیز بشیوه بوروکراتیک انجام میداد و خرده بورژوازی خونخیز را با گزارشها و افشاگریهای خودش بسوی هلاک میبرد. آقایان روشنفکران دست به افشاگری میزدند، اتهام میزدند، حساب تصفیه میکردند، گواهیهای دروغ میدادند، که مسلماً کاهی بر علیه انسانهای شریف و صدیق بود. و اینک همین عنکبوتان اند که برای «هومانسیسم یا مال شده» لباس عزا میپوشند و بر شیخ انسان کبیری تف میکنند. روش استالین در برابر زیاده رویهایی که در آن موقع روی میداد بخصوص در این واقعیت دیده میشود که وی کمیسر داخله خویش، یسو و ف را اعدام کرد فقط بعلت آنکه در دوران تصفیهها بوروکراسیسم بخرج داده بود. باید این نکته را فهمید که استالین جز این دستگاه بوروکراتیک دستگاه دیگری نداشت و عملاً جز با مقیاس این دستگاه نمیتوانست دست بکاری بزند.

ولی کی جرأت دارد دیکتاتوری پرلتاریا را متهم بدان سازد که بیگناهان را قربانی کرده است؟ چهل قرن تاریخ بشری که شناخته ماست نشان میدهد که چگونه ستمکاران ستمکشان را غارت میکردند، شکنجه میدادند و هتک ناموس میکردند. ستمکاران در طی چهل قرن کوشیدند و جان ستمکشان را در ظلمت فرو برند، باین طریق که آنها را از تکامل بدوی، از اعتیاد بدوی به فعالیت اجتماعی محروم ساختند. و اینک که بالآخره ستمدیدگان قدرت را بدست گرفته اند، اینک که ستمدیدگان در دشوارترین شرایط محاصره اقتصادی، بدون منابع مادی ضروری، در معرض تهدید جنگی مغرب، بساختن جامعه خویش پرداخته اند، از آنها خواسته میشود که این کار را بدون اشتباه و با دستکشهای سفید انجام دهند. چنین توقعی فقط میتواند بخاطر ستم کاران بخاطر بورژوازی که پراز شکست ناگهانی خویش «مبارز راه هومانسیسم و پاکی اخلاق» شده است تصور کند. اگر حکومت شوروی در برابر برخی از فرزندانشایسته خویش مقرر باشد شما آقایان نباید خودتان را با آنها در آمیزید. این فرزندان شایسته در هر لحظه حاضر بودند جان خود را برای حکومت شوروی نثار کنند و اگر میتراستند امروز سخنان شما را بشنوند بی گمان کار شما بجای یاریک میکشید!

اگر بخواهیم تعریف کلی بدست بدهیم، استالینسم عبارت است از خصلت اعمال دیکتاتوری پرلتاریا، مجموعه اقداماتی که دیکتاتوری پرلتاریا در شرایط کشوردهقانان خرده پا برای ساختمان پایه های سوسیالیسم بکار میبرد. پرلتاریا که بر زمینه اقتصادی دشمنانه ای قرار دارد، زمینه ای که سرمایه داری را پیوسته و به مقیاس روز افزون بوجود میآورد، نمیتواند دیکتاتوری خویش را با کلیه وسائل و بهر قیمت بموقع عمل نکذارد. این مبارزه پرلتاریا هر ضد خصلت بورژوازی در روسیه مبارزه ای که برای نخستین بار در کبر میشد، میبایست خصلتی بسیار خشن داشته باشد و با برخی اشتباهات توأم گردد. شکی نیست که تجربه دردناک مذکور عمل طبع کارگر را در سایر کشورها در چنین شرایطی بسیار آسانتر و عقلانی تر خواهد ساخت. این تجربه همچنین کمکی خواهد بود باین که از پیش آمد وضعی که اینک در اتحاد شوروی بوجود آمده است اجتناب شود. در حقیقت در اثر رشد بوروکراتیسم بین مرکز انقلابی و خلق بتدریج یک فشر بوروکراتیک بوجود آمد که آنها را از هم جدا ساخت و مانع شد که با وحدت کامل عمل کنند. استالین که دستگاه دولت را ایجاد و تحکیم میکرد و باین طریق از لحاظ تاریخی کار بسیار مهمی انجام میداد، استالین که کامیابی های اقتصادی ما را در راه ساختمان پایه های سوسیالیسم تأمین نمود، بر زمینه این دستگاه بوروکراتیک قرار داشت، به کمک همین دستگاه با آن مبارزه می کرد و باین علت است که نمیتوانست بطور قطع بر آن پیروز گردد. او با آنکه سرهائی را که بر روی بوروکراسی میروئید بیرحمانه میزد شاهد رشد این بوروکراسی بسود استالین که خواهان پاکیزگی انقلابی بود به هر کس که در ادراقت بود اعتماد نمی کرد (و مشکل است که بگوئیم حق نداشت. فقط مولوتف ثابت کرد که هم رزم شایسته وی بوده است). در حقیقت شخصیت استالین شخصیتی قهرمانی و مقدس است. استالین مانند سمرشقی برای انقلابیون، مانند اخطاری به انسانهای مردود مانند مظهر ترور دشمنان، در تاریخ سربرافراشته است.

۳- سلطه بوروکراسی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

مرکز استالین دست بوروکراسی را باز کرد. بخشی از بوروکراسی کوچکترین بخش آن، که وفاداری به دولت سوسیالیستی را حفظ کرده بود و یگانه وظیفه خویش را خدمت بآن میدانست بدنبال معنی استالین رفت. بخش بزرگی از این بوروکراسی که از مدت‌ها پیش بخاطر خود روزگار میگذرانید امکان یافت که خود را بطور کلی از نظارت پارتلاریائی، از رهبری عالی کمونیستی که می‌خواست بر کوشش خودخواهانه بوروکراسی ضربه زند و بالآخره او را بتدریج به وسیع‌ترین شکلی از قدرت توده‌ای دور سازد، برهاند. ولی آیا در کشور ما بوروکراسی میتواند سلطه خویش را مریحا اعلام دارد بدون آنکه دچار واکنش بیدرنگ گردد؟ بدیهی است که نمیتوانست.

بوروکراسی برای آنکه در شرایط دولت شوروی مستقر گردد می‌بایست تأکید کند که طرفدار مشی صحیح است، نه فقط به آرمانهای انقلابی وفادار است بلکه بیش از استالین وفادار است. می‌بایست آزادی خویش را از سلطه استالینی بمنزله آزادی خلق از این سلطه جابزند. بدیهی است که عملی ساختن چنین مانوری بآسانی غیر ممکن بود. بویژه که طبقه کارگر شوروی از روز نخست کلیه جلیات اپورتونیستها را رد کرد و نسبت بآنها روشی کاملاً ناسازگار در پیش گرفت. بویژه که بخشی از رهبری حزب و دولت (مولوتف، مالنکف و غیره) که به دیکتاتوری پارتلاریا وفادار بود کوشید که آشکارا با بوروکراسی مبارزه کند.

بوروکراسی که خودش تجسم مادی تمرکز قدرت و تجسم مادی عیوبی بود که ممکن است از آن حاصل شود آنچه در قوه داشت بکار برد تا این عیوب را به استالین نسبت دهد و توجه زحمتکشان را از او برگرداند. اما اگر استالین در همه چیز مضر است لازم بود که از شیوه‌های "کیش شخصیت" ممانعه اعراض شود. منطقی چنین حکم میکرد. ولی بوروکراتها به هیچ وجه حاضر نیستند عادات خویش را، عثونت بی مانند خویش را تغییر دهند. و بهمین علت است که آنان در حالیکه شیوه‌های "کیش شخصیت" را در تشویق از بین می‌برند در عمل هرگونه کوشش عملی را در زمینه "دموکراتیزه کردن" و محدود ساختن قدرت خودشان با خشم فوق‌العاده و با

تحقیق روبرو میسازند زیرا که شیوه های " کیش شخصیت " شیوه های استالین نیست بلکه برعکس شیوه های خود بوروکراسی است که در زمان استالین نیز واقعیت جامعه شوروی را مسموم میساخت و پس از استالین به خفه کردن و تعذیب هر چیز زنده ، هر چیز فعال و هر چیز واقعا شوروی مشغول است .

در واقع " کیش شخصیت " که ما از آن صحبت میکنیم ، تکرار ساده (و تکرار به عالی ترین درجه) کیش بوروکراسی است که هر نماینده آن در دفتر خودش " شخصی " بود . اپورتونیستها " کیش شخصیت " را علت بوروکراسی جلوه میدهند و حال آنکه " کیش شخصیت " معلول بوروکراسی است . بوروکراتها بودند که عشق خلق نسبت باستالین را پایمال ساختند باین طریق که آنرا بصورت تشریفات مکانیک در آوردند ، و در این کار بدون حسابهای خودخواهانه عمل نکردند زیرا که این امر بآنها امکان میداد که بخواهند نسبت بخود آنها نیز چنین روشی در پیش گرفته شود . بوروکراتها که در نظر مردم استالین را باآسمان میبردند در محافل خودمانی خویش دندان غرچه میرفتند و از او به تنفر یاد میکردند . آنان از استالین تنفر داشتند زیرا که وی ستون مرکزی دولت سوسیالیستی بود و قدرت و صلاحیت خود را از خلق میکرفت . ولی بوروکراتها اجزاء پوسیده دولت بودند . تعجبی ندارد اگر بوروکراتها میکوشند به ادعاهای خود بر علیه استالین شکل هومانستی و دموکراتیک بدهند . بوروکراتها در واقع در زیر نقاب انتقاد از استالین کینه خویش را نسبت به دیکتاتور پرلتاریا که در اثر وجود استالین مجبور به خدمت آن بودند ، بیرون میریزند .

آیا میتوان غضب قدر نظری بوروکراسی و مبارزه با آن را مظهری از مبارزه طبقاتی دانست؟ چنانکه میدانیم اپورتونیستها بطور کلی مبارزه طبقاتی را در اتحاد شوروی نفی میکنند . و این قابل درک است . زیرا که صحبت از مبارزه طبقاتی که اپورتونیستها نقش ضد خلق در آن برعهده دارند بسود آنان نیست و برایشان خطرناک است . این مسئله شایسته آن است که مورد تحلیل دقیق و همه جانبه قرار گیرد .

سیاست طبقاتی بورژوازی بوروکراسی شوروی در این واقعیت بروشنی ظاهر میکند که

نخستین کام وی عبارت بود از برانداختن رسمی دیکتاتور پرلتاریا. البته این کار با این سهانه صورت گرفت که گویا دیکتاتور پرلتاریا دیکتاتور شوروی ضرورت ندارد. ولین بهانه در شرایطی آورده میشود که نیمی از بشریت هنوز در زیر یوغ سرمایه داری سر میبرد و بالنتیجه در داخل خود اتحاد شوروی ممکن نیست نتایج تصادمات طبقاتی جهانی و نفوذ بورژوازی بظهور نرسد. بوروکراسی در برابر دیکتاتور پرلتاریا و حزب پرلتاریا «دولت تمام خلق» و «حزب تمام خلق» را آورده است. ولی وقتی که اپورتونیست ها از «دولت تمام خلق» و «حزب تمام خلق» سخن میگویند فقط این نکته را تأکید میکنند که این دولت و این حزب بوسیله «رهبرانی» یعنی بوروکراسی اداره میشود که نماینده هیچ طبقه زحمتکشی نیستند، نماینده هیچکس نیستند مگر خودشان.

به بوروکرات ها شوروی بنگرید و به بینید آیا ممکن است در کشور ما در مورد مسئولین امور تجدید انتخاب نه تجدید انتخاب از بالا (بشویه بوروکراتیک) بلکه از پائین (بشویه دموکراتیک) صورت گیرد؟ بالنتیجه بوروکراتها بر سر اسر زندگی پراتیک کشور مسلط اند. خلق اگر هم بخواهد نمیتواند آنها را برکنار گرداند. و حال آنکه بوروکراسی میتواند هر کارمند مستکاه حزب و دولت را که خیلی شرافتمند و فدائی منافع خلق باشد از سر واکند. به حقوق بوروکراتها، به اتومبیل های آنها، به ویلاها آنها بنگرید. همینکه باینها لطمه ای وارد می آید بوروکراتها جنجال تحقیرانگیزی سر میدهند و از «بیتدل شدن مارکسیسم» از «هدول از اصل دینفعی مادی» و از «امتالیندیم» سخن میگویند. امروز این واقعیت است که بوروکراتها در اتحاد شوروی از صورت خدمتگزاران دولت بصورت خداوندگاران وی در آمده اند.

مگر رهبری اپورتونیست اتحاد شوروی و بوروکراسی شوروی نیست که برنامه ساختن کمونیسم را اعلام داشته و میکوشد این کمونیسم را بسازد؟ راز چنین کوششی بیدرنک آشکار میکرده اگر پیاد آوریم که اینان با عنوان کردن کمونیسمی که ساخته نشده است، دیکتاتور پرلتاریا را لغو کرده اند. اما برای آنکه بدانیم این برنامه و این ساختمان کمونیسم در عمل و نه در حرف چه معنی میدهد کافی است که کمی از نزدیکتر بآن بنگریم. در هنگام مطالعه این برنامه اپورتونیست نمیتوان از تعجب

خودداری کرده که برنامه مذکور بکلی خالی از معنی است و سخن بردازی بی‌مایه‌ای است. در آنجا از ساختمان باغها، شیرخوارگاهها، پارکها و استخرها سخن می‌رود. در آنجا از اعتلاء دموکراسی صحبت می‌شود. اما سند نامبرده بهیچ وجه تحلیلی از واقعیت که مبدأ کلیه این ساختمانهاست بدست نمی‌دهد و از اینجهت درباره راهی که باید در پیش گرفت هیچ حرفی نمی‌زند.

میتوان تصور کرد که اپورتونیستها از این اظهارات ما جقدر آشفته میشوند. بوروکراسی، عوام‌فریبی اجتماعی را حصار خویش ساخته است. ولی خلق به غریزه خود حقیقت‌امورا تشخیص میدهد و میگوید که بوروکراتها مدتهاست که در کمونیسیم بسر می‌برند! اپورتونیستها از چنین دست‌آوردهای درخشانی مانند تخمیر فضا، توسعه پایگاه انترتیک و غیره لال می‌زنند. آیا همه اینها از خدمات آنها است؟ آیا اینها فترا تخمی نیست که استالین کاشت؟ آیا اینها نتایج اعتلاء جنبش گذشته ما نیست؟ آسان است که انسان از دست آوردها بخود بی‌الد. ولی خوبست اپورتونیستها از آن ابتکارا تخریب سخن بگویند که برانجام شرم آور نینجا می‌دهد.

وقتی که امروز به زندگی روزانه خویش از نزدیک مینگریم آیا در این مطلب شکی باقی میماند که بوروکراسی با نخطاط کامل رسیده و کلیه شکلهای زندگی اجتماعی و وجدان اجتماعی سوسیالیستی بدست وی بکلی از بین رفته است؟ رخت بر بستن هرگونه شور و شوق از میان تودهها، بیدقیدی کامل نسبت به کار، تبدیل شدن زندگی اجتماعی به کمدی، سلطه کامل اصول خودخواهی، نابود شدن هرچیز زنده، فعال و شاداب... این است ترازنامه نظام بوروکراتیک. باید کسی وجدان خویش، خرد خویش، تخمیل خویش و کمترین خاطرۀ خویش را از انقلاب و بلشویسم بکلی از دست داده باشد، باید بیکباره خود را فروخته باشد تا اینها را نبیند و انکار کند. بوروکراتهایی که بیش از یکبار کارگران اعتصابی را بگلوله بسته‌اند از کدام خدمت بخلق و از کدام پیوند با تودهها میتوانند صحبت کنند؟ تمام کوشش اپورتونیستها متوجه آنست که مردم را کمراه سازند، جوانان ما را فاسد کنند، تاریخ انقلابی ما را تحریف کنند، این واقعیت را با سکوت بپوشانند که جوهر تاریخ انقلابی ما عبارت از استقرار بلشویسم بود، که خود مظهر بفرنجترین و برترین فرهنگ انقلاب است. اپورتونیستها در بلشویسم تجدید

نظر میکنند، بر همه مظاهر آن داغ دگماتیسیم و انجماد میزنند و به این طریق از بلغوسیم که سابقاً در برابرش کرنش میکردند و امروز در برابرش نهانی در ترسند انتقام میگیرند. باید افتخار سنتی بلغویکی، سخن پردازی مارکسیستی و نوسد دادن هارا از اینان سلب کرد. آنگاه چهره خرده بورژوازی مهاجم، خودخواه، حریص و در عین حال ترسو در برابر ما مجسم خواهد شد. اما بوروکرات شوروی، بورژوازی واقعی هم نیست. شرایط اجتماعی با او اجازه نمیدهد که چنین خود. او تقلید بسی منمائی از بورژوازی است، خرده بورژواشی است که در جهت ایدئولوژی و موضع بورژوازی سمت میگیرد. از اینجهت وی با جان و دل میکوشد شیوه زندگی «غربی» داشته باشد، مسکنت خویش را در زیر جملات مطمئن درباره وسعت تعیلات خویش بیوشاند، نظریات واقعا مارکسیستی را که وی دگماتیک و معجز میشارد بیاد مسخره بگیرد. بوروکراتها شوروی میخواهند بهر قسمت شده استحتی در رفتار خویش در طرز لباس پوشیدن در آثار هنری که برای داخل خانواده لازم است، با محیط منحصط بورژوازی که آن قدر بسروح آنها نزدیک میباشد هم رنگ شوند. اینک میگوئیم «برای داخل خانواده» از آن جهت است که بوروکراتها در انظار مردم مجبورند آداب شوروی را مراعات کنند ولی در محافل خصوصی خود عنان خویش را بدست احساسات واقعی خویش میسپارند و اصول شوروی را بدور می افکنند. این بوروکراتها در محافل خصوصی خویش روح معذب خود را با زنده های دنیا ی بورژوازی می آریند و به تماغای فیلمهای میبردازند که بعلمت مضمون فساد آویشان حتی در اروپای بورژواشی هم مخفن غده اند. در این زمینه است که میهن فروشان معروفی چون پنکوسکی پرورش می یابند.

به زانخاشی های بوروکراتها در مورد تئوری سوسیالیستی گوش فرا دهید. آیا دگماتیسیم در زمان استالین وجود داشته است؟ آری وجود داشته است. ما چنین جواب میدهم و بهیچ وجه از آن باکی نداریم. دگماتیسیم نتیجه طبیعی و گریز ناپذیر همان جهل عمومی بود، نتیجه طبیعی و ناگزیر دورانی بود که توده ها مارکسیسم را می آموختند ولی هم نمیکردند. همیشه اینطور است که انسان هرفتنی را در آغاز

بدون آنها نمیتوان کمونیست‌شد طرفه برون‌داد . اقدامات رهبری اپورتونیست حزب کمونیست شوروی راه را بر هرگونه عوام فریبی و خیانت‌نهایی در صفوف احزاب کمونیست باز کرد . تقلب در حقایق و در پاکیزگی ایدئولوژیک یعنی در چیزهایی را که در نزد کمونیستها از همه چیز والاتر و گرامی تر است مرسوم ساخت . دیگر هر شارلاتان و هر عنقر دو چهره‌ای ، هر خودخواه و اخورده‌ای امکان مییافت که رهبری انقلابی و رهبران انقلابی را به " استالینیسیم " متهم ساخته از آنان روی برتابد . باین طریق انتقاد از " کیش شخصیت " استالین بصورت بزرگترین پرووکاسیون در مقیاس جنبش کمونیستی در آمد . پرووکاسیونی که هدفش عبارت است از اینکه گردانهای مختلف کمونیستی را " فاسد فرماندهی " گرداند .

اما آنگاه که از اپورتونیسم در عرصه جهانی سخن می‌رود باید تاثیر آنرا نه فقط در مازمان درونی جنبش کمونیستی بلکه در سیاست بین‌المللی کمونیستها نیز در نظر گرفت . در بالا گفتیم که تئوری اپورتونیستها هیچ وزنی ندارد و عواملی را که در واقع موجود است تحریف میکند . معذک آنان برای دوری خویش از آرمانهای انقلابی برای دوری خویش از عملیات انقلابی در عرصه جهانی توجیهی " واقعی " پیدا کرده‌اند که عبارت است از مبارزه برای صلح .

وقتی که صحبت بر سر جنگ و صلح است و وقتی که انتخاب جنگ یا صلح بطور مجرد مطرح می‌شود بدیهی است که هر فرد عادی بدون تامل صلح را انتخاب میکند . اپورتونیست ها از این آرزوی طبیعی و بسیار نیرومند سوءاستفاده کرده میخواهند چنین جلوه دهند که گویا فقط آنها بدون شرط و بدون تردید هوادار صلح‌اند و حال آنکه مخالفان نشان به سبب آنکه با خطر نابودی همگانی همراه می‌باشد دست زده‌اند و میخواهند کمونیسم را بر روی خرابه های اتمی برپا کنند و غیره . يك بار خرشچ گفت : " صلح بهر قیمت " . اپورتونیستها میگویند : ما در خطر جنگ اتمی هستیم . قبل از هر چیز هستی بشریت را تامین کنیم . بقیه چیزها بعداً .

چنین وانمود میکنند که مسئله حفظ صلح و حذف جنگ از روابط بین‌الملل اساسا مسئله‌ای است مستقل از مبارزه طبقاتی و ممکن است جدا از مسائل اجتماعی حل شود . تصمیم مازمان ملل مبنی بر حل کلیه اختلافات بین دولتها از راه مسالمت آمیز ، منع

‘سلاح اتمی’ خلع سلاح کامل و همگانی - این است برنامه استقرار صلح جاودان در جهان
برنامه ای که اپورتونیستها به پیش آورده اند و مصرانه از آن دفاع میکنند . باید
کسی از آسمان افتاده باشد که چنین برنامه هائی بدهد و بپرسد که چرا امپریالیستها
با چنین پیشنهادهای عاقلانه ای سروافقت ندارند .

واقعا چرا امپریالیستها به برچیدن پایگاههای خویش در ماوراء بحار و بسه
انحلال ارتشهای مستعمراتی خویش که بیدرتنگ به برباد رفتن نفوذ آنها در سراسر گیتی
و به پیروزی یک سلسله از انقلابات نجات بخش ملی و اجتماعی منجر خواهد شد اقدام
نمیکند؟ چرا امپریالیستها به خلع سلاح که بیدرتنگ به برافقاندن سلطه طبقاتی و از
دست رفتن ثروت های آنان می انجامد رضایت نمیدهند؟ لازم نیست که کسی مارکوسم را
مطالعه کرده باشد تا بتواند باین سئوالات سفیهانه جواب بدهد . بما خواهند گفت
که امپریالیستها نه فقط با پرتتاریا در مبارزه اند بلکه بین خودشان نیز مبارزه
دارند و این امر ناشی از تمایلات ددمنشان است . این صحیح است . ولی این
واقعیات را نیز نمیتوان فقط در زمینه نهنیات در نظر گرفت . ممکن است سرمایه داری
غصاً حرص نباشد و نخواهد بر ثروت خویش بیفزاید . اما شرط ضروری بقا او ته این
حداکثر سود است . اگر همه چیز فقط تابع صفات شخصی سرمایه داران بود ممکن بود
که ما آنها را سر عقل بیاوریم (کاری که اپورتونیستها در صدد آند) . اما مسئله
بهمچ وجه فقط مربوط به صفات شخصی آنها نیست زیرا که صفات شخصی آنها معلول
عوامل مادی است . در حقیقت ، جنگ نتیجه اراده شخصی کسی نیست بلکه ضرورت اقتصاد
سرمایه داری است . تضادهای درونی سیستم سرمایه داری . کشورهای سرمایه داری را
که در جستجوی بازارهای جدید اند بتصادم با یکدیگر میکشاند . بحران تولید مازاد اینجا
میکنند که مفرحیهای نیروهای تولیدجا ممبرمایه داری پیدا شود و چون این نیروها بسمت لایم
هدایت نمیفوندند تولید اسلحه کار میافتند . جنگ نتیجه ناگزیر روابسط اجتماعی
کنونی در جهان سرمایه داری است . صحبت از استقرار صلح برپایه قرارداد همگان برپایه
سرمایه داران به معنای صحبت از امحاء سیستم سرمایه داری برپایه قرارداد بانمایند
آن سیستم است . سفاقت چنین طرحی کاملاً آشکار است . اما بر اساس چنین طرحی است که

اپورتونیست‌ها در دفاع از نظریات خویش در باره صلح میکوشند تا بهر وسیله که باشد این تصور را در میان خلقها بوجود آورند که در کار خلق سلاح پیش رفتن‌های حاصل شده است، و غیره. بالنتیجه آنها آشکارا بمنافع خلق خیانت ورزیده اند. آنها قرار داد منع قسمی آزمایشهای اتمی را امضاء کرده اند که بموجب آن اتحاد شوروی از امکان پرداختن به آزمایشهای اتمی بطور کلی محروم گردیده در صورتی که آمریکا این امکان را حفظ کرده است. زیرا که منع مذکور شامل آزمایشهای زیر زمینی که در حیطه امکان آمریکا است نمیشود. آمریکا باین کار اشتغال داشته و دارد. واقعیت اینست که برای ما هیچ دشمنی خطرناک‌تر از اپورتونیسم نیست.

منعها اپورتونیستها نمی‌فهمند که صلح را وظیفه مقدم و عمده قراردادن بمعنای زمین بودن و تسلیم شدن است. امپریالیست‌ها در اثر این روش تسلیم طلبانه امکان خواهند یافت که تهدید نظامی را وسیله سوء استفاده گردانند و در هر مسئله شخص سیاسی و بین المللی به هدف خویش تا ثل آیند. بالنتیجه ما "در حال نجات بشریت" باید بعقب نشینی‌های بینهایت تن در دهیم، و منطق چنین روش با اصطلاح بشر دوستانه ای اینست که ما و تمامی بشریت باید بزنانو در آئیم و زنجیر امپریالیسم را برگردن نهسیم. اپورتونیستها خواهند گفت این اتهام است. ما صدنداریم تا این درجه عقب بنشینسیم. ولی آیا ما بآن شما تا چه درجه صدعقب نشینی دارید؟ آیا شما نیز میبپذیرید که برای کلیه کسانی که نمیخواهند صلح ابیهای پردگی خریداری کنند مبارزه در راه صلح حدی دارد؟ آیا شما میخواهید بگوئید که رهبران حزب کمونیست شوروی بطور کلی طرفدار صلح اند و حال آنکه کمونیستها ی چنین و آلبانی بطور کلی طرفدار جنگ اند؟ آیا شما میخواهند بگوئید که اپورتونیستها و مارکسیستها هم انقلابی اهمیت و وزن مخصوص مبارزه بجا طرف صلح را در بر نامه و عمل کمونیستها با ناهمگونی مختلف ^{نمی‌ند} می

ما اعلام میداریم: آری، جنگ و هشتتناك است. باید بشیوه پیگیر مبارزه کرد که جنگ از زندگی بشری بکلی حذف شود ولی آیا میتوان بر ضد جنگ مبارزه کرد و در این مبارزه بشیوه‌های مختلفی پیگیر بود؟ ممکن است کسی بر ضد جنگ بعنوان يك واقعیت بپا خیزد. پاسیفیست‌ها به همین طریق بر ضد جنگ مبارزه میکنند. در واقع اپورتونیست‌ها نیز فکرشان همین است. و بدیهی است که چنین مبارزه ای در راه صلح بخودی

خود يك جريان دموكراتيك بورژوازي است كه ميخواهد يكي از بدترين نتايج سيستم سرمايه داري يعني جنگ را براندازد بدون آنكه به ماهيت سيستم دست بزنند. چنانكه ديده ميشود روش پيگير در چنين مبارزه اي صوري است و در واقع ناپيگيري فاحشي است. براي مبارزه واقعا پيگير بر ضد جنگ بايد بر ضد سرچشمه جنگ در جهان كنوني يعني بر ضد امپرياليسم مبارزه كرد. بعبارت ديگر. كمونيستها نمیتوانند مسئله جنگ و صلح را در درجه اول بگذارند و آنرا بطور منفرد بررسی کنند. براي آنها مسئله جنگ و صلح فقط قسمتی از مبارزه عمومي در راه سوسياليسم است.

اپورتونيست ها خواهند گفت: ما منكر اين نيستيم.
ولي اگر اينطور است پس چگونه ميتوان مبارزه بخاطر نتيجه (يعني صلح) را بجاي مبارزه بخاطر اصل قضيه (يعني سوسياليسم) بعنوان مضمون عمومي جنبش كمونيستي مطرح ساخت؟

منطق اپورتونيست ها حاكي از سفاقت ناپسندی است. آنها ميگويند: كشورهاي سوسيالستي، در جنبش كمونيستي در موضع رهبري قرار دارند و مهمترين وظيفه انقلابي آنها، بقول لنين، عبارت است از تقويت اقتصادي خویش. پس تكامل اقتصادي كشورهاي سوسيالستي بايد عملاً بصورت هدف عمده درآيد و كلييه عمليات كمونيسم جهاني بايد تابع آن باشد. در چنين صورتي معلوم است كه شعار "صلح بهتر قيمت" كاملاً مناسب بنظر ميرسد و گویا بسود انقلاب مسالمت آميز است.

اما افتاء مباني پر نيرنگ اين منطق اپورتونيستي بهيج وجه دشوار نيست. كشورهاي سوسيالستي، جنبش كمونيستي جهاني را بمنزله واحدی تقسيم ناپذير در نظر مياورند. استالين در كنگره ۱۸ حزب كمونيست (بلشويك) شوروي چنين گفت:

"طبقه كارگر اتحاد جماهير شوروي سوسيالستي جزو پرلتارياي جهاني است. كبريان پيشاهنگ آن است، و جمهوري ما مخلوق پرلتارياي جهاني است.

همچون شكی نيست كه اگر پشتيباني طبقه كارگر كشورهاي سرمايه داري نبود طبقه كارگر اتحاد جماهير شوروي سوسيالستي نمیتوانست قدرت را در دست خود نگاهدارد. نمي توانست شرايط ساختمان سوسياليسم را تا مين كند، و بالنتيجه نمیتوانست پيشرفت آنها امروز دارد داشته باشد. اينها براي ما تعهدات خطيری ايجاب ميكند.

بآن معنی که ما باید با کار خود شایسته نام افتخار آمیز بریگاد ضربتی پرلتاریا
کسلیه کشورها با هم ۱۰ این امر را موظف میسازد که بهتر کار کنیم و برای پیروزی
قطعی سوسیالیسم در کشور خویش، برای پیروزی سوسیالیسم در کلیه کشورهای بهتر مبارزه
کنیم " .

تردید نیست که این مطلب در مورد اردوی کشورهای سوسیالیستی نیز صادق است.
کشورهای سوسیالیستی فقط از این طریق که کلیه عملیات و کلیه نقشه های خویش را
بر اساس تحول جنبش کمونیستی جهانی توجیه کنند، فقط از این طریق که منافع عمومی
این جنبش را در نظر بگیرند میتوانند رسالت حقیقی تاریخی خویش را انجام دهند و
سیاست صحیح انقلابی داشته باشند. ولی اپورتونیست ها از همان نخستین گام اصرار
ورزیدند که هژمونی خویش را در سراسر جنبش کمونیستی جهانی مستقر سازند. آنها
تمکک سلاح تسمی را دلیل تازه ای بسود موفقیت رهبری خود دانستند و مورد استفاده
قرار دادند .

تکرار میکنیم که هدفهای طبقاتی در چارچوب مبارزه برای صلح بدست نمیآید.
بعلاوه، همدینکه مبارزه برای صلح بصورت مثنی اساسی جنبش کمونیستی جهانی در میآید
در تعارض آشکار با مبارزه طبقاتی قرار میگیرد. در واقع اگر احزاب کمونیست کشور
های سرمایه داری مبارزه برای صلح را بمنزله یگانه وظیفه عمده مطرح سازند سیمای
طبقاتی خویش را از دست خواهند داد و در کشور خویش با جریان هواداران صلح که
دارای خصلت دوگرا تیک است بیک جوی خواهند رفت. بکار بردن چنین سیاستی چنین
نتیجه خواهد داد که احزاب کمونیست مذکور برای آنکه پیگیر باشند از هرگونه عملی
که اندکی سخت و انقلابی باشد اجتناب ورزند تا با سایر هواداران صلح - یعنی نمایندگان
خرده بورژوازی، بورژوازی متوسطو حتی بورژوازی بزرگ - که در تحول انقلابی ذینفع
نیستند در تعارض نیفتند . وقتی که بورژوازی امکان چنین تحولی را حس کند آیا
برای بیرون آمدن از چنین وضعیتی به جنگ، به قوانین زمان جنگ، به پیروزی
نظامی که بوسیله آن بتواند طبقه کارگر خویش را با غنائم غارتی چندسیر کند،
و در بدترین حالت به مداخله مسلحانه ای که خود آنرا برمیآنگیزد توسل نخواهد

جست؟ مادر اینجا نظریات خویش را کمترین نمیدهیم بلکه تاریخ واقعی روسیه تزاری را از نظر میگذرانیم. با کدام کنفرانس صلح یا کدام اظهارات میتوان از این طرف کردش حوادث جلوگیری کرد؟ ظاهراً برای اینکه بودوازی از این راه بسوی جنگ "رانده نشود" زحمتکشان را بد از عملیات انقلابی و از قیام صرف نظر کنند. اگر مبارزه برای صلح را با این معنی نمیفهمند و نمیخواهند در این راه تا آخر بروند پس چگونه آن را مشی عمومی کمونیست قرار میدهند؟ اگر مبارزه برای صلح را بهمین معنی میفهمند و میخواهند در این راه تا آخر بروند این عین ظوا انقلاب است.

قیام های انقلابی و ضد استعماری اگر پیروز شود همیشه به مداخله بیگانگان به مداخله بودوازی جهانی منجر نمیکرد. تاریخ روسیه شوروی در گذشته، سرنوشت ویتنام جنوبی و کنگو شواهد کافی برای اثبات این امر است. انقلاب در جریان نفوذ بیگانگان در کشور بجز خلق بر ضد دولت و با دولت های خارجی مبدل خواهد شد. اپورتونیست ها که میخواهند خود را مارکسیست جلوه دهند در اینجا میگویند: ما جنگ های عادلانه را قبول داریم و جنگ های غارتگرانه را رد می کنیم. اگر اینطور است پس مبارزه در راه صلح را مشی عمومی کمونیست های کشورهای سرمایه داری قرار دادن بچه معنی است؟ مشی عمومی کمونیست ها کشورهای سرمایه داری چیز دیگر نیست مگر مبارزه طبقاتی بر علیه سرمایه داران در داخل کشور تا شکل های مسلح آن و مبارزه انقلابی بر علیه مداخله گران بیگانه.

اپورتونیست ها میگویند: زحمتکشان کشورهای سرمایه داری نیز نیازمند صلح اند. اپورتونیست ها متشنجانه در باره مرگ اتمی داد و فریاد راه می اندازند. شایستگی بشری را از دست میدهند و بصورت جانوران هراس زده درمی آیند. اینها با تهدید خودشان چه کسانی را میخواهند از میدان بدر کنند؟ میلیون ها کسانی را که امروز در کشورهای سرمایه داری و وابسته از گرسنگی و بیماری جان میسارند؟ فقط بسا بیشمرمی خاص اپورتونیست ها میتوان به کسی که از گرسنگی میمیرد اندرز داد که وظیفه مقدمش مبارزه برای انقلاب نیست، مبارزه برای صلح است. آیا اپورتونیست ها می خواهند پارتیزانهای ویتنام جنوبی و شورشیان کنگو، زنان و کودکان آنها را بقربان برای اینان روز قیامت فرا رسیده است. آیا خشم این خلقها تقاضا ندارد که عذاب آنها در اثر تصادم جهانی سرمایه داری یا سوسیالیسم هر چه زودتر بیان یا بد؟ این

خلقها مسلماً هیچ فرقی بین مرگ با ناپالم و مرگ با بعب اصمی قائل نیستند. البته هنوز همه متحدیدگان با این اعتقاد نرسیده اند که سرفراز مردن بهتر از سرفکنده زیستن است. ولی همه آنها در این جهت پیش میروند. گرایش تکامل آنها چنین است. خطر جنگ اتمی و عواقب آن قادر نیست مضمی عمومی کمونیست ها را در حرکت بسوی انقلاب سوسیالیستی تغییر دهد.

سرنیشت اردوی سوسیالیستی و صلح بوجه جدا شدن پذیرد با تکامل جنبش انقلابی جهانی در پیوند است. تضاد حلقی میان احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری آنگاه بظهور رسد که اپورتونیستها پس از قبضه کردن قدرت در اتحاد شوروی بدورنمای انقلابی کشورهای سوسیالیستی ننگریستند و وجود آنها را از نقطه نظر کاملاً خورده بوزواشی مورد توجه قرار دادند. بهمین علت است که اپورتونیستها میگویند جنبش کمونیستی جهانی را از صورت پایگاه و سرچشمه نیروی انقلابی کشورهای سوسیالیستی خارج ساخته بصورت زائده ای درآوردند که در عرصه مبارزه در راه صلح تابع آنها باشد. اپورتونیستها همانطور که در داخل اتحاد شوروی از موقعیت موقتی تأوی میجویند برای تحکیم قدرت خود بزبان مردم شوروی استفاده کردند در عرصه جهانی نیز میگویند در نزد احزاب کمونیست و بطور کلی در نزد توده های زحمت کش کشورهای سرمایه داری همینطور عمل کنند و منافع آنان را تابع منافع خویش گردانند.

در واقع این نکته بعوار نیست که احزاب کمونیست برای عملی ساختن مضمی عمومی خویش بایه بر روی تمام طبقه کارگر وحتى بر روی تمام توده زحمتکش کشورهای آسیا، آفریقا و امریکا لاتین تکیه کنند و حال آنکه در کشورهای سرمایه داری تکامل یافته بایه تکیه آنها فقط بروی تهیست ترین قشرهای طبقه کارگر و دهقانان باشد. امروز در نزد احزاب کمونیست بزرگترین کشورهای سرمایه داری به انحراف اپورتونیستی از این اصل برمیخوریم. مثلاً کمونیستها ی اروپا معتقدند که اگر در مواضع اصولی مارکسیستی باقی بمانند این امر در وضع کنونی موجب کاهش محسوس صفوف آنان خواهد شد. آیا این مطلب میتواند دلیلی برای خیانت اپورتونیستی باشد؟ آیا کاهش صفوف کمونیستها نشانه ضعف آنهاست؟ چنانکه معلوم است درست در آستانه انقلاب

اکتبر لحظه‌ای فرا رسید که تعداد بلشویکها بوجه محسوسی تقلیل یافت. ولی آیا این امر دلیل آن بود که لنین در برابر احزاب سازشکار فقط بمنظور افزایش تعداد افراد حزب بلشویک به سازشکاری فن در دهد؟ هرگز. آیا این امر مانع آن شد که بلشویکها در لحظه قطعی قدرت را در دست بگیرند؟ آیا این امر مانع شد که روسیه در طی چند روز سراسر بلشویکی بشود؟ بهیچ وجه. ده ها سال است که احزاب کمونیست کشورهای آسیا و امریکای لاتین در شرایط فرساینده‌ای به قربانی‌های عظیمی تن در داده اند تا آنکه به بدوی ترین تبلیغات مارکسیستی بپردازند. اینک آیا کمونیستهای اروپا باید مارکسیسم را در برابر آنها چیزی افتخار خرده هورزواشی بفروشند؟

آیا این به آن معنی است که کمونیستها باید از اتحاد کلیه نیروهای مترقی در مبارزه بر علیه امپریالیسم روی برتابند؟ هرگز. این بآن معنی نیست. اما کمونیستها این اتحاد را نه از راه دوری از مارکسیسم، نه از راه تحلیل رفتن در توده خرده بورژوا بلکه از این راه باید عملی سازند که حقانیت خویش را، صحت تحلیل مارکستی مناسبات طبقاتی، صحت سیاست مارکسیستی را با قبول رنج و با شکیبائی بر اساس واقعیتها با اثبات برسانند. بدیهی است که این راه تجهیز توده ها به مراتب بغرنجتر، دشوارتر و خیلی طولانی تر است تا سوء استفاده از خرافات توده‌ها و تمایلات آنها آنها. ولی تاریخ فریب نمیخورد و این یا آن جهت حرکت را فقط بر اساس ضرورت احتیاطی مینماید. از این جهت لنین میگفت که یگانگی سیاست صحیح سیاست اصولی است.

واقعیات نشان میدهد که اینک در درون احزاب اروپا نطفه های احزاب کمونیستی واقعی آینده منعقد میشود. اگرچه اینها هنوز گروههایی بیش نیستند بدون تردید رشد خواهند کرد، از اکثریت اپورتونیست جدا خواهند شد و راه جنبش انقلابی کشور خویش قرار خواهند گرفت. موفقیت آینده آنها مسلم است زیرا که اینک برگشتن بزرگترین کشورهای سرمایه داری بسوی انقلابی میشود. ولی هنوز اکثر اپورتونیستها نماینده احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری اند. لاف و گزاف این اپورتونیستها در باره موفقیتها و خویش که مقیاس آنها افزایش تعداد اعضا حزب میدانند مایه تحسیر است. کافی است که اینان برنامه خویش را با این تز تکمیل کنند که مسیح بنیاد گذار کمونیسم بوده است و آنگاه امکان واقعی پیدا خواهد شد که پاپ هم بگردد

بصفوف آنها بپیوندند . اینکه حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست ایتالیا که بر سر افزایش نفوذ و تعداد اعضاء با یکدیگر سابقه گذاشته اند از هر مرز مجاز در مارکسیسم در گذشته اند از برخورد آنها نسبت به روشن فکران بورژواکاملا هویدا است . بما اتهام میزنند که دکماتیک هستیم . اگر دکماتیک بودن در اینست که ما آموزش های تاریخ انقلاب را بخاطر می آوریم در این صورت ما می پذیریم که دکماتیک هستیم . ما هنوز مبارزه بلشویک ها و منشویک ها را در دومین کنفرانس حزب سوسیال دموکرات روسیه درباره اینکه چه کسی میتواند عضو حزب باشد بخاطر داریم . در آن هنگام مسئله چنین مطرح میشد : آیا حزب باید سا زمان انقلابیون حرفه ای پرولتری باشد یا . هفتمی از روشن فکران پرگو که قبول عضویت حزب و استعفا ی از حزب در سرگذشت ممنوعی معشوش آنها چیز دیگری نیست مگر لحظه ای در فاصله میان هوسیک تئوری فلهمی مد روز و یک انتریک احساساتی .

فقط در احزابی مانند حزب فرانسه و ایتالیا که تمایلات خرده بورژوا یانه سازشکاری موجب اختناق قطعی تمایلات واقع انقلابی گردیده است پندار واهی گذار " مسالمت آمیز " سرمایه داری به سوسیالیسم میتواند بوجود آید . حتی اگر هم تصادفا قدرت بدست چنین حزبی که از لحاظ ماهیت طبقاتی همچون نامتجانسی است بیفتد . این امر به هیچ وجه بمعنای پیروزی دیکتاتور پرولتاریا نخواهد بود . چنین حزبی بسوی تلاشی . بسوی هرج و مرج خواهد رفت ، خواهد رفت بسوی اینکه در زیر ضربات انتقام جویان ضد انقلابی نابود شود . و زحمت کشانی که بدنبال اپورتونیستها رفته اند قربانی های فزاینده برای چنین پیروزی خواهند داد . البته در اینجا نیز یک راه " پیروزمند " وجود دارد و آن همان راهی است که حزب کار انگلستان رفته و میرود . راه همکاری آشکار با سرمایه داران . اما اپورتونیستها در جنبش کمونیستی هنوز قیای مارکسیسم را که پوشاننده پوست بورژوا ی آنهاست از دوش نیفکنده اند و میکوشند که گذار " مسالمت آمیز " را بعنوان حرکت واقعی بسوی سوسیالیسم جلوه دهند . اپورتونیستها در دفاع از نظریه گذار " مسالمت آمیز " به لنین توسل می جویند که در ژوئن ۱۹۱۷ از امکان گذار " مسالمت آمیز " قدرت بدست پرولتاریا سخن میگفت .

ولی این امکان چیز دیگری جز امکان نبود. و قابل توجه است که در تاریخ هنوز موردی پیدا نشده است که ما بتوانیم بر اساس آن درباره شرایط گذار «سالمت‌آموز» و **واقعاً** قضاوت کنیم. اپورتونیستها با تکیه بر سهولتی که در آغاز انقلاب اکتبر در سرنگون ساختن حکومت پیش‌آمد می‌خواهند انقلاب اکتبر را نیز تاحدی با تئوری گذار «سالمت‌آموز» خویش انطباق دهند. ولی این افسانه‌ای بیش نیست. اولاً سرنگونی حکومت در اکتبر ۱۹۱۷ که کم‌وبیش بدون خون‌ریزی صورت گرفت از آن جهت نبود که بسوی حل سالمت‌آموز تضاد طبقاتی سمت‌گیری میشد، از آن جهت نبود که مسائل سالمت‌آموز بکار رفت بلکه از آن جهت بود که نیروهای پرلتاریا در درون پترکراود بمراتب بیشتر از نیروهای بورژوازی بود، تمام نیروی دریائی بالتیک بجانب بلشویکها آمده بود و توپخانه دژ پتروپاولوف که به پرلتاریا پیوست قصر زمستانی را نشان گرفته بود. از طرف دیگر در اکتبر ۱۹۱۷ حکومت پرلتاریا تازه اعلام شد و نبرد حقوقی بهره‌دهان و بهره‌کشان مدت چهار سال متمادی در جبهه‌های جنگ داخلی ادامه یافت. آیا این **مسئله** خونین است که اپورتونیستها می‌خواهند بمنزله گذار «سالمت‌آموز» قدرت **بصفت** پرلتاریا تلقی شود؟

اپورتونیستها ما را مراجعه میدهند باینکه بعد از جنگ در کشورهای اروپای شرقی قدرت از راه «سالمت‌آموز» از دست بورژوازی بدست پرلتاریا انتقال یافت. ولی فقط اپورتونیستها تمهیداً از دیده فرو می‌گذارند که این انتقال نتیجه پیروزی اتحاد شوروی در جنگ بود، نتیجه خلع سلاح شدن بورژوازی این کشورها بود. امروز میتوان بخوبی قضاوت کرد که اکنون که اپورتونیستها مبارزه در راه صلح را هدف اساسی خویش قرار داده‌اند چگونه مبارزه در راه صلح با مبارزه نجاتبخش ملی در تعارض می‌افتد. سرنوشت لومومبا بهترین گواه این مدعاست. رهبران حزب کمونیست شوروی بجای آنکه از مبارزه انقلابی خلق کنگو پشتیبانی کنند و بوی یاری دهند که از پندارهای لیبرال خرده بورژوازیانه رهایی یابد با تمام قوا کنگو را بسوی حسل مسائل از طریق سازمان ملل و بعبارت دیگر بسوی راه «سالمت‌آموز» راندند تا آنکه پیشرفت لومومبا بمقتل شرکت اتحاد شوروی در سازمان ملل ته‌مین شود. این امر روحیه هواداران لومومبارا تنزل داد، به امپریالیستها کمک کرد که نظارت خارجی سازمان

ملک را در کنگو برقرار سازند، لومومبا را بکمک مزدوران بریايند و نابود سازند .
اينست باطن مبارزه در راه صلح بعنوان مثنی عمومي اپورتونيستها . حقيقت اينست
که هسته‌ی خرچها از خون لومومبا رنگين است .

مثال روشن ديگری که امپرياليتها در عملياتی که بر ضد جنبش نجاتبخش انقلابی
انجام ميدهند از مبارزه بخاطر صلح سوء استفاده ميکنند وضعيت کنونی در ويتنام
است . امروزه امريکا تنها ويتنام شمالی را بمناسبت پيروزيها ي پارتيزانها ي ويتنام
جنوبی مورد اتهام قرار ميدهند و با تهديد به جنگ بين اردوی سوسيالستي و اردوی
امپريالستي ميکوشند که ويتنام جنوبی را به اعراض از مبارزه نجاتبخش وادارند .
واقعيت اينست که اميد امپرياليتها فقط در اعصاب ضعيف اپورتونيستهاست . امپرياليتها
در اين فکراند که اين اپورتونيستها بر روی انقلابيون فشار وارد آورده آنها را بسا
مجبور سازند . طبيعي است که اگر رهبران اتحاد شوروی از سياست نسبتاً قاطعی بهروی
میکردند ، اگر اندکی حيثيت داشتند چنين وضعیتی که با بمباران تحريك آميز ويتنام
شمالی همراه است به پيش نمی آمد . بقول يك مثل روسی : پيرويش تف ميکنند و اوميگويد
باران رحمت آبی است . حکايت اپورتونيستها همين است . آنان در جائي که بايند
به التيمات و به چنان واکنشی دست بزنند که هوس نقش مرزها ي اردوگاه سوسيالستي
را برای همیشه از سر امپرياليتها بدر کند باظهارات روی کاغذ اکتفا ميورزند .
با تکامل تضادهای اجتماعی ، امپرياليتها بسوی جنگ و زحمتکشان بسوی انقلاب
ميروند . کوشی که امپرياليتها بکار ميبرند تا از طريق جنگ از بن بست تا
بيرون آيند در اثر پيدايش خطر انقلاب تشديد ميشود . ولی آیا اين بيان معنی
که زحمتکشان بايد از عمليات انقلابی ، از انقلاب روی برتابند ؟ اپورتونيستها بعلم
ترس ، بپارادگی و خودخواهی پاسخ خواهند داد : آری . مارکسيستها ميگويند نه .
زيرا که نمیتوان از تکامل تضادهای عینی که انعکاس تحول تاريخ بشری است برکنار
ماند . گسترش جنبش انقلابی در عين حال که اغراض نهنی امپرياليتها را در برابر
جنگ تشديد ميکند امکان عینی اين امر را از آنها ميگيرد . درک نکردن اين ديا
بمعنای پشت کردن به کمونيسم و اعراض از انقلاب است .
اپورتونيستها که ميکوشند تا مبارزه برای صلح را بمثابه مثنی عمومي به جنبش

کمونیستی جهانی تحمیل کنند چنین جلوه میدهند که صلح برقرار است و در ایسن
 تلاشند که قرار داد ناپایدار و فریبنده‌ای با امپریالیستها بزیان تضمین صلح
 واقعی، بزیان گسترش جنبش انقلابی امضاء کنند. رویزونیستها با ازهم‌پاشاندن
 توده‌ها، با ازهم‌پاشاندن احزاب کمونیست، با تضعیف قدرت نظامی کشورها و سوسیالیستی
 نه فقط بجلوگیری از جنگ‌اتمی کمکی نمینمایند بلکه عملاً بسوی این جنگ میروند.
 آیا طریقه‌ای واقعی وجود دارد که به شانتاژ اتمی امپریالیستها، به سیاست
 شیطنت‌بار آنها که توازن برک برتگاه جنگ‌اتمی مینامند پایان بخشد؟ آیا طریقه
 واقعی وجود دارد که سلاح اتمی را از دست امپریالیستها بتوان گرفت؟ آری وجود
 دارد. این طریقه کدام است؟ آیا این طریقه عبارت است از مذاکره، عریضه‌نگاری،
 متین‌گو و نمایش و غیره؟ نه. هیچک از اینها امپریالیستها را مجاب نخواهد کرد.
 برای برانداختن شانتاژ اتمی فقط یک طریقه وجود دارد: مقابله با شانتاژ اتمی.
 اپورتونیستها که هراس از خطر جنگ‌اتمی را تبلیغ میکنند این نکته بسیار ساده
 را از نظر فرو میگذارند که اگر امپریالیستها واقعاً میتوانند جنگ‌همگانی برپا
 کنند مدتها پیش‌برپا میکردند، دیروز برپا میکردند، امروز برپا میکنند. همین
 دقیقه برپا میکردند. زیرا که مدتهاست وضعیت آنها اقتضای دارد که با استفاده از
 کلیه نیروها، از کلیه وسایل و از کلیه امکانات دست‌بزنند. آنها که بررونا آتش-
 فشان انقلابی نشسته اند حس میکنند که زمین زیر پایشان آتش میگیرد. آیا امپریالیستها
 در این کار که چند میلیون انسان را از صحنه زمین محو کنند حتی یک لحظه گرفتار
 تردید خواهند شد؟ این امپریالیستها همانند که تعداد بیشتر از این را دراستعمار
 طبقاتی و مستعمراتی خویش از بین برده‌اند. آنچه جلوی آنها را میکیرد این فکر
 است که خودشان هم از صحنه زمین نابود خواهند شد. امپریالیستها کسانی نیستند
 که خودشان را بخاطر ایدئال‌ها و فقط بخاطر اینکه لحظه وداع واپسین را در میان
 احسنت‌ها و آفرین‌ها بگذرانند نابود سازند. اگر اپورتونیستها ارتش انقلابی
 پرلناری جهانی را مسخ نکنند و اگر قدرت نظامی اردوگاه سوسیالیستی را تضعیف
 ننمایند امپریالیستها هرگز باستانه جنگ‌اتمی قدم نخواهند گذاشت. اپورتونیستها
 خودشان غرور امپریالیستها را بر میان‌نکیزند. اپورتونیستها موشک‌های خویش را با

سبکسری بردست میکینند و برخ میکشند و سپس آنگاه که تصادم از لحاظ پرنسپ ها
 بمرحله مهمی میرسد رو بهزیمت می نهند و خود و معقدان خود را در شپساری فراموش میکنند .
 ما از طرف خود اعلام میداریم که سخن بر سر آن نیست که امپریالیستها باید حقوق
 اتحاد شوروی را محترم بدانند بلکه باید حقوق همه خلقها ی جهان را معون از هرگونه
 تعرض ببنامند . و همه کارگران شوروی در این امر با ما همزیان اند . خلقهای
 جهان بدانند که اگر در کشوری و در موردی اتحاد شوروی سزاوار شمساری شده است
 زحمتکشان شوروی که با مبارزات پنجا مساله خویش فداکاری انقلابی خود را نشان داده اند
 گناهکار نیستند . اپورتونیستها گناهکار اند . ترس اپورتونیستها مانع میشود که آنها
 ماهیت شان تا اتمی را دریابند . اما آیا شما می پندارید که آنان همیشه به ایسن
 شان تا باور دارند؟ نه . همیشه باور ندارند . آنها از این شان تا باور بسود اغراض
 خود خواهانه خویش سوء استفاده میکنند . این مطلب بخصوص در ایامی که شوروی با چین
 بهم زد آشکار گردید . در آن ایام اپورتونیستها به بهانه اینکه باید تدارکات ضد
 اتمی دیده شود در سراسر اتحاد شوروی به نشان دادن فیلمی در باره وحشتها و مصائب
 حمله اتمی پرداختند . اپورتونیستها با شاعه وحشت زدگی اتمی در کشورهای سوسیالیستی
 مشغول اند تا اینکه مردمان ما را مرعوب سازند ، تا هر کس که میخواهد آشکارا بصد آنها
 برخیزد در معرض اتهام هواداری از جنگ اتمی قرار گیرد و امکان مناظره با آنها ندا
 باشد . واقعیت این است که اپورتونیستها نقش فعالی در سیاست شان تا اتمی دارند و
 تا میتوانند از این سیاست پشتیبانی میکنند .

ما سرمایه داری نمیتواند با سوسیالیسم به نبرد مرکب و زندگی بپردازد زیرا که
 بملت تضادهای درونی سیستم اجتماعی خودش قطعه قطعه شده است . وی میکوشد که بکمک
 انواع و اقسام اتحادیه ها در اطراف و اکناف جهان کت و پلی خود را جمع کند و
 نیرو بگیرد ولی بجای نمیرسد . آنگاه در خشم دیوانه وار خودش بهر کس که میتواند
 نیش میزند : به ملت های کوچک ، به زنان و کودکان مسالمتجوی ویتنام جنوبی و به
 کنگو . ما نمیخواهیم از فضا ئل عالیة بشر صحبت کنیم . ولی باید کسی حشرش را
 بکلی از دست داده باشد که با این جانور منفور " دورباش " نکوید ، با بر خلق وی
 نگذارد و نیش ترسناک اتمی او را نکشد .

همگانی باشد.

سپس در دوران جنگهای مستمراتی و دوران انحصاری شدن سرمایه، مهمترین قانون تکامل کشورهای سرمایه داری بظهور رسید: قانون تکامل ناموزون کشورهای سرمایه داری. تکامل ناموزون سرمایه داری محلی برای انقلاب جهانی باقی نگذاشت. وضع اقتصادی، قدرت استثمارگران و تکامل جنبش کارگری در کشورهای مختلف سرمایه داری با یکدیگر اختلاف زیاد داشت. معذک این تکامل ناموزون امکان داد — و لنین این امکان را دید — که حلقه ضعیف زنجیر سرمایه داری گسته شود. تئوسوری لنینیستی انقلاب در کشور واحد بدون تردید به تئوری انقلاب تکامل تازه ای بختید. با آنکه سطح تکامل و وضعیت کشورهای سرمایه داری با یکدیگر مختلف است بطور کلی در بین آنها مجددا روابطی برقرار شده که گسستن آنها میسر نیست مگر وقتی که کلیه روابط متقابل از هم گسته شود، باین معنی که جهان در حالیکه آبستن تضادهاست مجددا مانند زمان مارکس وحدت یافته است. پس طبیعی است که ما در چنین مرحله ای از مبارزه طبقاتی بنظریه مارکس در باره انقلاب جهانی باز کردیم و این بار بطور قطعی بآن بپردازیم.

آیا این بآن معنی است که تئوری لنینیستی تکامل ناموزون سرمایه داری و گسستن حلقه های خاص نادرست است؟ البته که نه. تدارک انفجار انقلابی همگانی جهانی نه فقط نافی گسستن حلقه های ضعیف سرمایه داری، نافی مبارزه انقلابی خلقها در این جهت نیست بلکه مستلزم این مبارزه و توسعه مداوم آن در هر کشور است. «حلقه ضعیف» در عصر ما سراسر آسیا، آفریقا و امریکای لاتین است. بگفته رفقای چینی این مناطق بصورت «مناطق توفان انقلابی» درآمده است. وقتیکه اپورتونیستها فریاد بر می آورند که مارکسیستهای انقلابی در این مسئله به نقش رهبری اردوگاه سوسیالیستی در جنبش کمونیستی جهانی کم بها میدهند آشکارا عوام فریبی و سفسطه میکنند. نقش کشورهای سوسیالیستی بر چین و آلبانی و بر همه انقلابیون روشن است. ما از این مطلب در آینده صحبت خواهیم کرد. ولسی این امر مانع آن نیست که کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین آنچنان نقطه ضعیفی باشد که حلقه های زنجیر

سرمایه داری در آنجا گسته شود . اپورتونیست های معاصر با انکار این امر
 کاملاً همان روشی را در پیش میگیرند که سرکردگان اروپائی انترناسیونال دوم ^{شدند} داد
 و تئوری لنینی پیروزی سوسیالیسم در روسیه عقب مانده را رد میکردند . کشورهای
 آسیا ، افریقا و امریکای لاتین را " مناطق توفان انقلابی " نامیدن تئوری لنینی
 " حلقه ضعیف " را تکامل دادن و برآن افزودن است . اپورتونیستها که نمیخواهند
 آنرا بفهمند با تئوری لنینی مخالفت میورزند که امروزه اهمیت تازه و بسیار بزرگ
 یافته است و همین تئوری است که دوباره ما را بسوی انقلاب جهانی راهنما می میکند .
 باید تاکید کرد که اعتلای انقلابی جهانی که ما در آغاز آن هستیم سوئین اعتلای
 انقلابی در تحول جنبش جهانی است . اعتلای نخستین تقریباً در اواسط قرن گذشته روی
 داد . در آن هنگام تئوری سوسیالیسم علمی ، سوسیالیسم پرلتری در مبارزه بر ضد
 تئوریهای تخیلی سوسیالیسم ، در مبارزه بر ضد نظریه گذار تدریجی به سوسیالیسم
 بوجود آمد . جنبش انقلابی تحت رهبری مارکس و انگلس بود . کمون پاریس بر سراسر این
 دوران اثر میگذاشت .

دومین اعتلای انقلابی که پیش از جنگ جهانی آغاز شد و با انقلاب به اوج خود
 رسید مرحله جدید بالائی از تکامل انقلاب پرلتری بود . در این دوران مارکسیسم
 بوسیله لنین توسعه یافت و عمیقتر شد . این تکامل مارکسیسم در مبارزه مستقیم با
 اپورتونیستها ی بین الملل دوم صورت گرفت و در درجه اول به رهائی طبقه کارگر از
 نفوذ فساد آور آنان کمک کرد . نتیجه سیاست انقلابی بلشویکها که لنین در رأس آنها
 قرار داشت و نتیجه سیاست انقلابی احزاب کمونیست که در اروپا ، امریکا و آسیا به
 عرصه ظهور میرسیدند پیدایش و نیرو گرفتن نخستین دولت دیکتاتور پرلتاریا در جهان
 یعنی اتحاد شوروی بود .

روشن است که کمونیستها فقط با مبارزه بر ضد اپورتونیستها و با غلبه بر آنها
 خواهند توانست در رأس اعتلای جدید انقلابی قرار گیرند . البته سمت گیری بسوی
 انقلاب جهانی باعث خواهد شد که ایدئولوگهای خرده بورژوا که کمونیسم جز با چاشنی
 اپورتونیسم به مذاقتان سازگار نیست از جنبش کمونیستی دور شوند . به عبارت دیگر

انتصابی که اکنون در يك سلسله از احزاب کمونیست بوجود آمده امری ناکزیراست. لنین می‌گفت: " پیش از آنکه متحد شویم باید جدا و قطعا مرزها را روشن سازیم ". این گفتار در دوران ما نیز صادق است. هیچ دلیلی ندارد که جنبش کمونیستی در پیشروی خویش کند و زنجیر رویزیم را برپای داشته باشد. پیرویه که صفوف احزاب کمونیست در ضمن پیشرفت حوادث انقلابی از هزارها و ده هزار پرتلر واقعی شهر و ده که ضرورت عملیات واقعا انقلابی را دریافته و با جان و دل به آرمان کمونیستی وفادارند تقویت خواهد شد. اینک وظیفه بزرگی در برابر ماست: برانداختن سلطه اپورتونیستها از جنبش کمونیستی جهانی، افشاء آنان، تخریب نفوذ آنان در انظار زحمتکشان همه کشورها. باید چنان کرد که شعله‌ها جای زیاله‌ها را بگیرد. مبارزه انقلابی نه فقط مستلزم دلیری و عزم جنم در لحظه قطعی میباشد بلکه موفقیت آن بدون کار روزانه پرشکيب و مداوم، بدون ثبات آهنین، بدون محاسبه خونردانه و منطقی غیر ممکن است. نخستین ضربه ای که بر اپورتونیستها وارد آمد، بهر شکل که بود، واقعه‌ای تاریخی و قهرمانی بزرگ انقلابی بشمار می‌آید. خلقهای چین و آلبانی که باین مناسبت از آزمایش دشواری گذشتند سزاوار سپاسگزاری و تحسین همه پرتلرهای جهانند و خاطره ثابت قدمی آنها در طی قرون باقی خواهد ماند. اما اپورتونیستها اینک کلیه نیروهای خویش، همه داناشی و تواناشی خویش را بکار انداخته اند که مارکسیسم انقلابی را از اعتبار بیاندازند و نگذارند که بعدلهای زحمتکشان راه یابد. در چنین شرایطی ما باید نه فقط در زمینه استراتژی عمومی انقلابی (مدعیات اپورتونیستها در این زمینه از همان آغاز با شکست روبرو شد) بلکه همچنین در زمینه تاکتیک بر اپورتونیستها پیشی گیریم. برای آنکه تاکتیک انقلابی ما فقط به فداکاری منحصرا نباشد باید ماهیت این تاکتیک را روشن و دقیق معین کنیم.

در اینجا نیز لنین بكمك ما می‌آید. در حقیقت موقعی که مسائل مربوط به تحول انقلابی بمقیاس جهانی را تحلیل میکنیم باید این نکته را روشن سازیم که امر و تناسبات در عرصه جهانی بوجه شگفت‌انگیزی شبیه آن تناسب قواشی است که در روسیه

در آستانه انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر موجود بود . امروز نیز همان سه طبقه اصلی در برابر ما هستند : بورژوازی بزرگ و پرلتاریا که با یکدیگر در آنتاگونیسم قرار دارند و توده خرده بورژوازی دهقانی که به اعلی درجه انقلابی است ولی کمتر از پرلتاریا ثابت قدم و پیگیر است . امروز تقسیم طبقاتی در عرصه جهانی، تمرکز - فحاشی پیدا کرده یعنی هر طبقه با یک ناحیه جغرافیائی انتصاب یافته است : بورژوازی بزرگ با کشورهای امپریالیستی ، پرلتاریا با کشورهای سوسیالیستی ، خرده بورژوازی با کشورهای در راه آزادی در آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین . بما خواهند گفت که در هر یک از این قسمتها نیز مناسبات طبقاتی داخلی وجود دارد . ولی ما چنانکه بعداً نشان خواهیم داد این مطلب را فراموش نمیکنیم . اینکه در داخل هر اسمت مناسبات طبقاتی وجود دارد اهمیت تحلیل عمومی ما را در باره مناسبات طبقاتی در عرصه بین المللی از بین نمیربرد . مارکسیستها انقلابی میتوانند دلیرانه بجلو نگاه کنند : دلیلی ندارد که آنها با چشم بسته در جستجو باشند زیرا که تجربه عظیم بیش از صد سال مبارزه پرلتاریا تجربه ای که در مراحل مختلف بوسیله بزرگترین متفکران بشریت یعنی مارکس و لنین مورد بررسی قرار گرفته و تعمیم داده شده است در دسترس آنهاست .

برای استفاده صحیح از این تجربه باید توجه داشت که کامیابی انقلاب اکتبر و انقلاب جهانی آینده موقوف به شرط واحدی بود و هست : و آن شرط واحد اینست که پرلتاریا بتواند توده های دموکراتیک دهقانی را بغود جلب نموده از بورژوازی جدا سازد و آنها را در نبرد انقلابی متشکل گرداند . امروزه مهمترین جنبه این مسئله عبارت است از روش دولتها سوسیالیستی نسبت به خلقهای آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین که برای رهایی ملی و اجتماعی خویش پیکار میکنند . در این مورد اپورتونیست ها که موضع آشکارا ضد لنینی دارند لطمه بزرگی بر ما وارد آوردند . شکی نیست که کشورهای سوسیالیستی میتوانند و باید به کشورهای آزاد شده آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین کمک برسانند . و در عین حال ما بهیچ وجه نباید تبدیلات کمونیستی خود را بر آنها تحمیل کنیم همانطور که لنین چنین تحمیلی را بر توده ها و احزاب دهقانی روسیه هرگز روا نمیداشت . خلقهای که آزاد میشوند باید خودشان با تجربه خویش به

ضرورت تکامل سوسیالیستی ایمان بیاورند . ولی این بآن معنا نیست که کمونیستها
 میتوانند اصل طبقاتی را از یاد ببرند و بهرکس اعتماد کنند .
 کشور های آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین که در راه آزادی اند و با بزرگترین
 کشورهای سرمایه داری در تضاد اند خودشان بصورت عرصه پیکار سهمگین گرایشهای
 دموکراتیک توده ای و گرایشهای بورژوازی در می آیند . کمونیستها هیچگاه نباید
 در این زمینه گرفتار پندار باشند . در این کشورها نیز مانند روسیه ، شروع انقلاباً
 آسانتر و بی پایان بردن آن دشوارتر است .
 درک این واقعیت بما کمک میکند که دورنمای جنبش انقلابی را در بزرگترین
 کشورهای سرمایه داری با صحت بیشتر ارزیابی کنیم . در اینجا اگرچه سروکار ما با
 سرمایه داری است نباید بدبینی بخود راه دهیم . هرچه خلقهای آسیا ، آفریقا و
 امریکای لاتین از وابستگی سیاسی و اقتصادی بدولتها ی بزرگ امپریالیستی دورتر
 شوند سرمایه داری امریکا ، اروپا و نیز استرالیا بیشتر حس خواهند کرد که زمین
 زیر پایشان میلرزد ، تضادهای درونی آنها بیشتر آنها را خواهد خاشید ، جنبش انقلاباً
 در بزرگترین کشورهای سرمایه داری تکامل بیشتر خواهد یافت . از هم اکنون میتوان
 از پایان آن رونق اقتصادی کشورهای سرمایه داری که پس از جنگ دوم جهانی پیش
 آمد سخن گفت . بحران عمومی در افق اقتصاد سرمایه داری نمودار میشود . امواج
 عظیم اعتمادات که در کشورهای سرمایه داری میفرزد از توفانهای انقلابی آینده موده
 میدهد . کمونیستهای اروپا ، امریکا و استرالیا باید آماده باشند که در راس
 خیزش انقلابی قرار گیرند ، و باین منظور باید از اپورتونیست ها جدا شوند و شکل
 مناسب سازمانی بخود بگیرند . مسلماً احزابی نظیر حزب کمونیست استرالیا که به
 وسیله رفیق هیسل رهبری میشود زحمتکشان کشورهای سرمایه داری را در نبردهای
 انقلابی آینده رهبری خواهند کرد . عجلتاً پرلتاریا ی کشورهای بزرگ سرمایه داری در
 حرکت خود بیشتر از توده های خلقهای آسیا ، آفریقا و امریکای لاتین با دشواری
 روبرو است . ولی آنگاه که این پرلتاریا بهاخیزد لحظه واپسین سلطه سرمایه داری
 فرا خواهد رسید . باین جهت کمونیست های کشورهای سرمایه داری باید دلیرانه به
 جلو نگاه کنند و رسالت تاریخی بزرگ خویش را دریابند . هر اندازه اتخاذ سیاست

انقلابی بهیچ‌در لحظه کنونی برای کمونیست‌ها دشوار باشد، هر اندازه بوردونست‌ها که آنها را از هر سواحاطه کرده اند تفوق داشته باشند؟ وظیفه‌ای که بر دوش آنهاست بهمان اندازه مهم‌تر و افتخار‌تر و پیروزی آنها بهمان اندازه درخشان تر خواهد بود.

اینک پس از رزیابی دورنمای جنبش انقلابی جهانی می‌توانیم تأیید کنیم که ایسن دورنماها جز کتراز همیشه است. مادر دورانی بسر می‌بریم که بگفته مولوتوف همه راه‌ها به کمونیسم می‌رسد. اینک بتدریج جریان‌های جنبش انقلابی در هم می‌آمیزد و بصورت میلیتی عظیم درمی‌آید. مائیتی که ممکن است بر ما کمونیت‌ها وارد شود هر قدر فرساینده باشد، تضادهای درونی و افراط‌هایی که امکان بروز در جنبش کمونیستی دارد هر قدر زیاد باشد مارکسیست‌ها هواداران دیاکتیک را از جای بدر نخواهد برد. نباید از تضادها ترسید. بدون اینها تکامل میسر نمی‌شود. نباید از افراط ترسید. متضادها دومت تاریخ اند که تاریخ بوسیله آنها راه خود را می‌گشاید.

آیا این به آن معنی است که ما نباید بکوشیم که اعمالمان منطقی باشد و مستقما به هدف برسیم؟ ما نباید بکوشیم که انرژی‌های انقلابی بفریقه عقلانی مصرف شود و در حل مسائل که اهمیت اصولی دارد پیکیر باشیم؟ درست‌ترین موقع که باید برای آخرین نبرد با سرمایه - داری آمادند نیروهای انقلابی باید مانند نندیک مت بهم فشرده باشند و منافع جداگان خود - یشر را تابع هدف واحد و اراده واحد گردانند. غالباً به رفقای چینی و ایرانی ملامت میشود که نقش اتحاد شوروی در نمی‌یابند. ولی این رفیق ما متوجه دین بود که در جلسات مسکو بی‌وزنه پیشنهاد کرد که موقعیت رهبر کشورشورها در جنبش کمونیستی جهانی تأکید شود. مارکسیست‌ها - لغزینست‌ها تمام کوشش خویش را متوجه این سمت می‌گردانند. اما هر چیزی جدی دارد. از نگاه که حیثیت، قدرت مادی و ایدئولوژیک کشور شوروی مصلفا و تماماً بصورت ابزار تثبیت رویز یونیسیم در جنبش کمونیستی درآمده است، جدا ساختن انقلاب بیون حقیقی از رهبری کنونی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی امری اجتناب ناپذیر است؛ ضرورت ناگوار است. زمانی بود که انقلاب روسیه، میدان نبرد را برای پرلترهای همه کشورها بقیامت تلفات بیشمار در دست گرفته بود. زمانی بود که وی پرچم نبردهای انقلابی بزرگ اوایل قرن بیستم را به پیش می‌برد. اینک جنبش کمونیستی باید به کمک انقلاب روسیه، به کمک اتحاد شوروی بپایند. و برای این کار اعانم آشکارا رتداد سرگرد

ناز و ریزونیست‌های حزب کمونیست شوروی و تقاضای اشکار برکناری آنها از رهبری کافی است. چنین تقاضایی نشانه قدرت عظیم و تکامل جنبش کمونیستی جهانی خواهد بود. زحمتکشان اتحاد شوروی چنین تقاضایی را بمنزله همدردی انقلابی تلقی خواهند کرد زیرا که شوروی‌ها پیوسته اتحاد شوروی را بعنوان نخستین دوازدهم ناسیونال کمونیست بشمار آورده‌اند.

شکی نیست که منفرساختن سرکردگان ریزونیست حزب کمونیست شوروی از صفوف احزاب کمونیست آنان راحتی در داخل کشور شوروی بکلی ناتوان خواهد ساخت. زیرا که بساند ریزونیست کشور شوروی فقط در اثر این امر برجای مانده که مخلق شوروی اگرچه بخوبی از ماهیت خودخواهانه و پیوسیده بوروکراسی شوروی بخوبی باخبر باشد ضرورت مبارزه شدیدوسی امان و تساپایان را در دنیا فته است. اگر چنین آگاهی به خلق شوروی داده شود ریزونیست‌ها در وضعیت فلاکت‌آوری خواهند افتاد زیرا که آنها در کشوری مانند اتحاد شوروی يك ساعت هم نمیتوانند بزور اسلحه برجای بمانند.

ایشرايط عینی سرنکون ساختن ریزونیست‌ها و ابعاد اتحاد شوروی وجود دارد؟ کمونیست‌های سیر کشورها تمايلات و زندگی زحمتکشان شوروی را از نزدیک نمی‌شناسند و افکار عمومی را فقط از روی مطبوعات قضاوت میکنند و از این جهت ممکن است به قدرت تمايلات ریزونیستی (مثلا اهمیت و اغراضی‌های خرده بورژوا یا نه ادبیات ما) پریها دهند. کمونیست‌های سیر کشورها باید بدانند که اینها زیاله‌هایی است که در سطح شنسیا میکنند و هر قدر که شنا کنند نمیتوانند سرنوشت جریان را تعیین نمایند. سرنوشت اتحاد شوروی در دست کارگران و دهقانان است. در دست میلیون‌ها کمونیست ساده است و آنها حرف خود را خواهند زد. باید در نظر داشت که ریزونیست‌ها در انتقاد از استالین درست نشانه گیری کردند و به پیروزی موقت ناشی آمدند زیرا که انتقاد آنها عظمت و شرافت خلق را بر می‌انگیخت؛ همان صفاتی که مخلق ما را بسوی قهرمانی‌های بزرگ و پیروزی‌های بزرگ رهنمون شد. اما حتی در چنین شرایطی هم طبقه کارگر اتحاد شوروی متزلزل نشد و در دام پروکامینون ریزونیست‌ها نیفتاد. کینه او نسبت به ریزونیست‌ها حد ندارد و فقط نبودن برنامه مشخص عمل عاجلنا باعث خلع سلاح او شده است. دهقانان شوروی بمسافت روز بروز عید تری بار و ریزونیست‌ها دست میزنند. آنان در آغاز به لاف و کزاف و خروشچ روز

موافقت نشان دادند و بی بزودی دریا فتند که رویزیونیست‌ها در عمل ناتوان اند. بحران
کشاورزی شوروی را با هیچ اقدام نیم بندی نمیتوان رفع کرد. واقعیت اینست که ما
با با یکوتین صبقه رو برو هستیم و فقط سیاست و اقامت قدری و واقعاً موکراتین دیکتاتور
پرلتار یادور نمای آینده را بروی دهقانان خواهد گشود.

شک نیست که این کارها بخودی خود صورت نخواهد گرفت. برای سرنگون ساختن نظام بورژوازی
کراتین در شوروی باید نقدیون را متشکل ساخت. تجدید سازمان حزب پرلتین راهی است
که در برابر ماست. اینک حزب کمونیست شوروی بصورت سازمانی بکلی صوری در آمده، به
منزله پوشی است که به سلفه بوروکراتها چهره دموکراتیک میبخشد. مسلماً حزب جدید
و اقامت پرلتین همان حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی خواهد بود که تجدید سازمان خواهد
یافت. کلیه کسانی که حاضران در بوروکراسی مبارزه کنند با یکدیگر در این راه کام
گذارند. وقت آن فرارسیده است. سازمان دادن حوزه‌های متعدد و پراکنده حزب کمونیست
(بلشویک) اتحاد شوروی و سپس درآمیختن آنها با یکدیگر بصورت جریان جوانان نیرومندی که
بوروکراتها را از پیش بردارد. اینست راهی که باید کمونیست‌های شوروی پیما یسند.
فعالیت‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی شعارها و تراکت‌های آن‌ها باید
صورت مبارزه و اقامت‌تیزانی بخود بگیرد. باید زمین را در زیر پای بوروکرات‌ها سوزان
ساخت. آیا لازم است بگوئیم که در این مبارزه قهرمانانی زائیده خواهند شد؟ رویزیونیست
نهیست‌ها در اثر بیخصلتی بورژوازی و پانته خود و در اثر بی اعتمادی به مردم چیز دیگری جز اصل
ذینفعی مادی در این جهان نمی بینند. ولی قهرمانی و درستکاری کمونیستی خلق مابسی
پایان است. برخی از برادران ما در محیط رنجبار پوسیدگی بوروکراتیک گرفتار اختناق
میشوند و از بین میروند. اما اگر به آنها راه نشان داده شود معجز خواهند کرد. سلول‌های
حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در آغاز هر چه کم شمار و ناتوان با غنسان زمان پهنندگان
آن‌ها باید به اهمیت تاریخی این ابتکار توجه کنند. جای تردید نیست که تعقیب کمونیستها
موجب بیداری توده‌ها خواهد شد و توده‌ها و بوروکرات‌ها را بمقابله با هم و خواهد داشت.

ولی بوروکراسی تاب چنین مقابله ای ندارد.

در هر حال پایان کار رویزیونیست‌ها ممکن است نزدیک باشد. وقتی که رویزیونیست‌ها

از هرگونه پشتیبانی فمال کمونیستها محروم شوند سرنگونی آنها بدست نیروهای وفادار خلق
 میسر خواهد گردید. بویژه که بسیاری از کمونیستهائی که فریب خوردند و در موقع جسماله
 رویزیونیستها بر استالین ضعف به خرج دادند اینک اشتبا مغویش را دریافته اند. همانطور
 که در عهد انقلاب فرانسه زیر نردن های چپ^(۷) پس از اعدام ریسمین بدنا توانی خویش در برابر
 ارتجاع پی بردند، بخشی از رهبران حزب کمونیست شوروی نیز پس از آنکه نتایج انتقاد
 از «کیش شخصیت» را در مقیاس جهانی مشاهده کردند عمق انحطاط خویش را دریا فتند.
 ما میتوانیم بکا درهای نظامی شوروی که پرورده استالین هستند و بهتر از هر کس بر خطر
 هلاکتی که رویزیونیستها برای اتحاد شوروی پیش آورده اند و قوف دارند بسیار امیدوار
 باشیم. هر کس که دلش به ندای انقلاب پاسخ میگوید، هر کس دریا بن از کمونیسم روی
 برن تافته است باید بداند که تا وقتیکه رویزیونیستها کاملاً افشاء ننده بودند همکاری
 با آنها فقط اشتباه بود ولی اینک همکاری با آنها هم دستی با اجنایات آنها بر ضد خلق است.
 سرنگون ساختن رویزیونیستها و سپس قراردادن بوروکراسی در میان دولت و خلق، چنانکه
 در میان چکس و سندان؛ اینست وظیفه کمونیستها شوروی. بهیچ وجه صحبت بر سر آن
 نیست که همه بوروکراتها را باید از بین برد. بهیچ وجه فقط باید آنهائی را
 بی رحمانه نابود ساخت که در برابر پیروزی دموکراسی صریحاً بمقاومت دست میزنند.
 طبقه کارگر اتحاد شوروی پس از آنکه قدرت را بدست گرفت لازم است که به بوروکراسی
 زمام بزند و وی را مجبور سازد که کلیه آنچه را که از خلق به تاراج برده است با
 کار خود به وی باز گرداند و معلومات و خبرگی هائی را که در اثر دسترنج مردم بدست
 آورده است در خدمت خلق بکار برد. لازم است که رهبری عمومی سیاسی و اقتصادی بر طبق
 اراده خلق باشد، با تمایلات و توقعات وی بخواند. شك نیست که چنین سیاستی انقلابی،
 کمونیستی، انترناسیونالیست، و راه بود، بطوریکه زحمتکشان سراسر جهان بتوانند
 بگویند: این سیاست ماست.

زنده باد پرچم سرخ مقدس ما، پرچم انقلاب سوسیالیستی، پرچم
 مارکس، انگلس، لنین و استالین.

با آنکه رویزیونیستها میکوشند برای این پرچم لجن بپاشند همچنان پاک و بی لگه
 است. با آنکه رویزیونیستها میکوشند این پرچم را تا سطح خویش تنزل دهند نیروهای

در جهان هستند که آنرا در اوج نگه میدارند. افتخار بر آنها! لحنه‌ای که این
 پرچم باردیگر بر فراز میهن سوسیالیسم باهتزاز در آید نزدیک است.
 زنده باد حزب کمونیست بلشویک اتحاد شوروی.
 دوستان و دشمنان ما در سراسر جهان بدانند که: دیروسیه
بلشویسم مانند سمندر از خاکستر خود زنده میشود • ما بلشویکها خوب میدانیم وظایفی
 که در برابر ماست جلدر بفرنج است. ولی ما تاب مرگ و شکنجه را خواهیم داشت.
 اندیشهٔ لنین با ماست.
 ارادهٔ استالین با ماست.
 قلب بزرگ خلق ما با ماست.
 ما غلبه ناپذیریم •

توضیحات ناشر

XX

۱- آنتاگونیم

آنتاگونیم یکی از شکلهای مبارزه اُضداد با یکدیگر است. در مبارزه میان امور-یا لیس و خلقها در مبارزه میان طبقات استثمارگر و استثمارشونده، میان بورژوازی و پرلناریا میان فئودالها و دهقانان آنتاگونیم وجود دارد. رفع این آنتاگونیم فقط از طریق توسل به زور انقلابی میسر میگردد. (ص ۱)

۲- نیپ (لفظا خلاصه این سه کلمه روسی است : سیاست اقتصادی نوین)

در سال ۱۹۲۱ حکومت شوروی که آخرین نیروهای گارد سفید را از سرزمین خود رانده بود و صنایع بزرگ و حمل و نقل را محکم در دست خود داشت بمنظور کاهش و خاتمات اقتصاد که در اثر خرابکاری و جنگ و قطعی سال ۱۹۲۰ پیش آمده بود سیاست اقتصادی نوینی (نیپ) اتخاذ کرده موقتا آزادی بازرگانی را مجاز گردانید. این امر که در شرایط دیکتاتوری پرلناریا صورت گرفت اگرچه از یکسوتامدنی به عناصر سرمایه داری جان میداد ولی از سوی دیگر به نیرو گرفتن اقتصاد جوان سوسیالیستی کمک میکرد و سرانجام نیز موجب غلبه اقتصاد اخیر گردید. استالین سیاست اقتصادی نوین مذکور (نیپ) را چنین تعریف میکند : " نیپ عبارتست از آزادی داد و ستد در حدود معین و در قالب معین بشرط تأمین نقش تنظیم کننده دولت در بازار " (ص ۷)

۳- شوروی کسرنشتاد

در ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ در دنباله و خاتمات وضع اقتصادی جمهوری جوان سوسیالیستی شوروی، در میان ملوانان بندر کسرنشتاد در شمال غربی لنینگراد شوروی روی داد که در واقع شوروی عناصر خرده بورژوا برضد بلشویسم و بمنظور برکناری بلشویکها از حکومت بود. احزاب بورژوا، تمام گارد سفید و تمام بورژوازی بطرف داری از این شوروی برخاستند. حکومت شوروی شوروی را سرکوب کرد. و این حادثه نشان داد که منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی در لباس " حزبی " و " غیر حزبی " به عناصر متزلزل

خرده بورژوازی کمک میکنند تا از بلشویکها هم کنند و "چپ راست رفتن" حکومت را بنفع سرمایه داری و ملاکین عملی سازند" (لنین) ۰ (ص ۹)

۴- پنسی

ادوارد بنس از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ و سپس از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ رئیس جمهور چکوسلواکی بود ۰ (ص ۱۴)

۵- کولاک

کولاک در زبان روسی دهقانان ثروت مندی گفته میشود که از بورژوازی ده پشمار می آمدند و از استثمار کارگران کشاورزی دهقانان تهیدست و میانه حال زندگی میکردند. لنین درباره این طبقه میگوید: "این خونخوارها بحساب احتیاجات مردم در موقع جنگ متمول شده بوسیله بالابردن قیمت غله و خواربار دیگر، هزارها و صدها هزار پول انباشته اند ۰ این عنکبوتها بحساب دهقانانی که در نتیجه جنگ ورشکست شده اند و بحساب کارگران گرسنه، فربه شده اند" ۰ دولت شوروی نخست سیاست محدود ساختن کولاکها را در پیش گرفت و سپس در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ این طبقه را از میان برداشت. (ص ۱۹)

۶- ولاف، بندور

دو خائن روسی و اوکرائینی بودند که در اراضی اغضالی فاشیست ها در شیروی با آنها همکاری و به میهن سوسیالیستی خود خیانت کردند. "همچازات گران" کریمه نیز گروهی از همین گونه دشمنیاران بودند. (ص ۱۹)

۷- زیربندنها

زیربندنها و ژاکوبینها دو جناح در انقلاب فرانسه بودند ۰ ژاکوبینها از اکتبر ۱۷۸۹ قدم بمرزه گذاشتند و در برابر دشمنان انقلاب بورژوازی از کمیته نجات ملی و از ریسپیر تا آخر دفاع کردند. در این مبارزه جناح چپ زیربندنها نیز ضعف بخرج داد و ریسپیر را رها کرده در سال ۱۹۰۵ لنین بلشویکها را "ژاکوبینهای سوسیال ده و کراسی" و منشویکها را "زیربندنهای سوسیال دموکراسی" می نامید و چنین توضیح میداد: "منظور ما از تشبیه فقط توضیح این مطلب است که نما یندگان طبقه مترقی قرن بیستم یعنی نما یندگان پرلتریا کومسویا له موگراتها هستند ما نند نما یندگان طبقه مترقی قرن هجدهم یعنی نما یندگان بورژوازی بعد و جناح ایورتونیستی و انقلابی تقسیم میشوند: زیربندنها و ژاکوبینها" (ص ۵۱)